

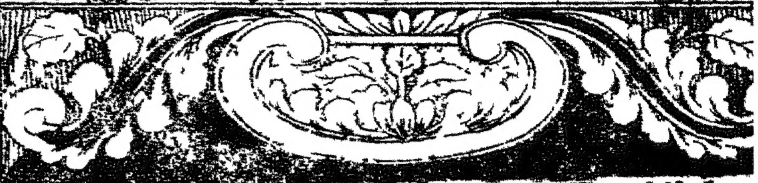


1828  
5

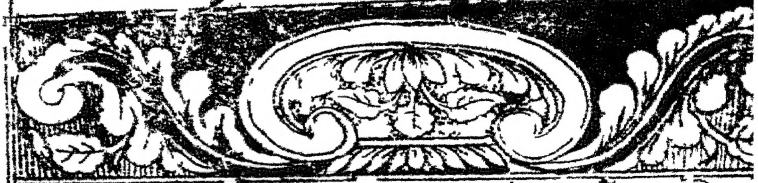


بِسْمِ الْمَوْلَى وَنِعْمَ الْمَوْلَى

حسب امره خذل مطبع نير المطابع لسي سلطان المطابع



سنة ١٢٦٤  
انشاء طاهر



ما به تمام لبتان به قول الدوله بهادر از احمد مير سلطان مطابع کارخانه

در کارخانه نثار علی طبع پیش







[illegible]

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

بر سحر اینه لغات از ساحر محض حلقه شاکل گردیده بانی شعر و طرح لکجه نمی و صد دلف و مصاحفات  
معوذت طلب علی سلطان افشار را القاب که حاصل صحیفه العبر و اوست و در برزخ امم نشسته بانی  
گزارش مبدی بر نقش حکما و اوج آفرینش و در پیشانی خود کلمه آفرینش میوه آفرینش  
اعمال و صحیفه قبایل ان زینت او ای جا و جدال را بتأمل حصول تأرب مسعود  
شیخ سنج نشسته و در بحر اهل را از احوال و انوار آفرینش گوید و به مصباح منور دارا و اوست امام

و جواب نامه سلطان را شکوه و حینکه را او دایر المیته

[illegible]

مملکت بیدیان و پست تپان خواه دماغ انتعاش رو با اگر دنیذ بیت

زبان است ایضا که مکتوب شاه می و دستداران است که فیض صحبت یاران بود و  
 مکتوب یاران را بعد از آنچه از تعالیب دوازده ماه و شورش احوال او ضایع  
 شد وستان و نیزگی پس بخ گردان زبان زد خوانم فصیح البیان شده و بود  
 در مآت بنمید و الا جلوه عثمان بنموه بر خاطر خطیر والا که مرآت حقائق نامی می باشد  
 پیش است که ممد فرزان را و فیض کشته فات و احباب غیوم مکرر است که بعضی  
 مقامات به نقصان است نامی ریخت و در این چارست موجب نقصان است و بها  
 و نام روا و در موع حقایق است و و این شود و و این عوارص بهیچ و جز نام بهره  
 اقتدایش می شود و در طلب و در نهایت خلق ارض و سمار دوستی و کوشان  
 عمارق الوالیطنین و بهشت مشرب عذب توکل را بخبار بود و کلفت گردانند















[illegible]



۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

[illegible][illegible]



بی فکر بنده ان خیر و ذیبت نبود و ساد و دگت کریم و ولایت و صلوات بفرموده و سلامه علیهما و  
 نه تا عین مال یوم الدین بعد از جهنم یکبار و بسط بساط لغت سیدانیا و مقیت زبده الصفا  
 بر مرآت خیر قدسی تجلی علی حضرت رفیع المرات گردون بسط شری سخاوت خورشید طلعت  
 عطارد نطق زینت بخش و ساد و جاده جلال کتی اراکیت فزندی و اقبال مصلحت بر آیت عطا  
 دولت خدا و ادب شراته بند و ارق پریشان امور بلاد و عباد و فاکر شش نعمت خیر فکری و  
 دشمن شکاری منظور انظار الطاف حضرت باری پیشرو سالکان صراط مستقیم وصول تطایفه  
 مقربان پیشگاه قبول نور و زینت بیاض همیشه بهار سلطنت گورگانی مدینه طراز گلستان خلد  
 نشان جهان بینی بی راب نهل غیب انبیا و الهامی دقیقه شناس خنایای اسرار کماهی شهاب  
 آفتاب به جرات و جلالت و تنگ هیچ جوهر شامت و بسالت المویه اخیایات الملک استیلا  
 السلطانی و النصفه و المعدن و الثبات و البسات و بجلاله الرفعه و الفرة و الامتثال سلطان  
 اورنگ زیب منقطع میگردد و درین وقت از چند زمان سعادت چونند که بر روی خانی  
 نس و جان و باطن کین و کان اسباب کمالی و خوشنودی و حسن جمیع الوجوه آماده و ابواب  
 قبولیه است ایستاد و بهر چه اقبال کشاده است بیانچی مجازان صدق آیین زنده جلوس  
 آن دین سعادت و ان بحسب است و ثبات و جود و سعادت و دشمن شکار جرات و  
 حسب و کرامت سیر و الهی سلطنت موروثی گورگانی و وساد و لازم السعادت و جهان  
 که بفرموده است ای تو ای الملک من کسائم و تنزع الملک من کسائم و  
 و العاقبه للمنفقین و بر روی اصابت پذیر و موافقت کار گزاران تقدیر بر این حسن وقوع  
 پوشیده سامع افروز گشته حسرت بر حسرت و خوشنودی بر خوشنودی افزوده همواره بر برگرد و نگر  
 دولت ممکن باشد از آنجا که مبانی اتلاف و التیام فیما بین برگزیدگان این دو سلسله  
 مقام بهر مقام استقام تمام دشته در عالم و دینی مترقی می بود که آن زمینده اراکیت اقبال و  
 چرخ افزود و دمان مجد و اجلال راهبر گونه می که در باب استقرار جهان بینی در کار باشد مقام  
 اعلام در ابد که کار گزاران دولت امیر و ان بنجامان میگویند چون که کفایت چون خنایت الهی مقدر











10

موسى ارفايم

فقد استقرت

Figure 1

✓ 25/1/24

42

[illegible]

ماکلیک و خرد و بزرگی موهود و کما  
 فاعلم انشای ای تبریزی در این  
 و موع انکسور میهن و زبانه  
 ستاس اگلا اوت کاردی  
 موه الاماقل و ملاقران ای جیرن  
 ماقوم انسان و مهران  
 ۱۲۰۲  
 ۱۲۰۳  
 ۱۲۰۴  
 ۱۲۰۵  
 ۱۲۰۶  
 ۱۲۰۷  
 ۱۲۰۸  
 ۱۲۰۹  
 ۱۲۱۰  
 ۱۲۱۱  
 ۱۲۱۲  
 ۱۲۱۳  
 ۱۲۱۴  
 ۱۲۱۵  
 ۱۲۱۶  
 ۱۲۱۷  
 ۱۲۱۸  
 ۱۲۱۹  
 ۱۲۲۰  
 ۱۲۲۱  
 ۱۲۲۲  
 ۱۲۲۳  
 ۱۲۲۴  
 ۱۲۲۵  
 ۱۲۲۶  
 ۱۲۲۷  
 ۱۲۲۸  
 ۱۲۲۹  
 ۱۲۳۰  
 ۱۲۳۱  
 ۱۲۳۲  
 ۱۲۳۳  
 ۱۲۳۴  
 ۱۲۳۵  
 ۱۲۳۶  
 ۱۲۳۷  
 ۱۲۳۸  
 ۱۲۳۹  
 ۱۲۴۰  
 ۱۲۴۱  
 ۱۲۴۲  
 ۱۲۴۳  
 ۱۲۴۴  
 ۱۲۴۵  
 ۱۲۴۶  
 ۱۲۴۷  
 ۱۲۴۸  
 ۱۲۴۹  
 ۱۲۵۰  
 ۱۲۵۱  
 ۱۲۵۲  
 ۱۲۵۳  
 ۱۲۵۴  
 ۱۲۵۵  
 ۱۲۵۶  
 ۱۲۵۷  
 ۱۲۵۸  
 ۱۲۵۹  
 ۱۲۶۰  
 ۱۲۶۱  
 ۱۲۶۲  
 ۱۲۶۳  
 ۱۲۶۴  
 ۱۲۶۵  
 ۱۲۶۶  
 ۱۲۶۷  
 ۱۲۶۸  
 ۱۲۶۹  
 ۱۲۷۰  
 ۱۲۷۱  
 ۱۲۷۲  
 ۱۲۷۳  
 ۱۲۷۴  
 ۱۲۷۵  
 ۱۲۷۶  
 ۱۲۷۷  
 ۱۲۷۸  
 ۱۲۷۹  
 ۱۲۸۰  
 ۱۲۸۱  
 ۱۲۸۲  
 ۱۲۸۳  
 ۱۲۸۴  
 ۱۲۸۵  
 ۱۲۸۶  
 ۱۲۸۷  
 ۱۲۸۸  
 ۱۲۸۹  
 ۱۲۹۰  
 ۱۲۹۱  
 ۱۲۹۲  
 ۱۲۹۳  
 ۱۲۹۴  
 ۱۲۹۵  
 ۱۲۹۶  
 ۱۲۹۷  
 ۱۲۹۸  
 ۱۲۹۹  
 ۱۳۰۰  
 ۱۳۰۱  
 ۱۳۰۲  
 ۱۳۰۳  
 ۱۳۰۴  
 ۱۳۰۵  
 ۱۳۰۶  
 ۱۳۰۷  
 ۱۳۰۸  
 ۱۳۰۹  
 ۱۳۱۰  
 ۱۳۱۱  
 ۱۳۱۲  
 ۱۳۱۳  
 ۱۳۱۴  
 ۱۳۱۵  
 ۱۳۱۶  
 ۱۳۱۷  
 ۱۳۱۸  
 ۱۳۱۹  
 ۱۳۲۰  
 ۱۳۲۱  
 ۱۳۲۲  
 ۱۳۲۳  
 ۱۳۲۴  
 ۱۳۲۵  
 ۱۳۲۶  
 ۱۳۲۷  
 ۱۳۲۸  
 ۱۳۲۹  
 ۱۳۳۰  
 ۱۳۳۱  
 ۱۳۳۲  
 ۱۳۳۳  
 ۱۳۳۴  
 ۱۳۳۵  
 ۱۳۳۶  
 ۱۳۳۷  
 ۱۳۳۸  
 ۱۳۳۹  
 ۱۳۴۰  
 ۱۳۴۱  
 ۱۳۴۲  
 ۱۳۴۳  
 ۱۳۴۴  
 ۱۳۴۵  
 ۱۳۴۶  
 ۱۳۴۷  
 ۱۳۴۸  
 ۱۳۴۹  
 ۱۳۵۰  
 ۱۳۵۱  
 ۱۳۵۲  
 ۱۳۵۳  
 ۱۳۵۴  
 ۱۳۵۵  
 ۱۳۵۶  
 ۱۳۵۷  
 ۱۳۵۸  
 ۱۳۵۹  
 ۱۳۶۰  
 ۱۳۶۱  
 ۱۳۶۲  
 ۱۳۶۳  
 ۱۳۶۴  
 ۱۳۶۵  
 ۱۳۶۶  
 ۱۳۶۷  
 ۱۳۶۸  
 ۱۳۶۹  
 ۱۳۷۰  
 ۱۳۷۱  
 ۱۳۷۲  
 ۱۳۷۳  
 ۱۳۷۴  
 ۱۳۷۵  
 ۱۳۷۶  
 ۱۳۷۷  
 ۱۳۷۸  
 ۱۳۷۹  
 ۱۳۸۰  
 ۱۳۸۱  
 ۱۳۸۲  
 ۱۳۸۳  
 ۱۳۸۴  
 ۱۳۸۵  
 ۱۳۸۶  
 ۱۳۸۷  
 ۱۳۸۸  
 ۱۳۸۹  
 ۱۳۹۰  
 ۱۳۹۱  
 ۱۳۹۲  
 ۱۳۹۳  
 ۱۳۹۴  
 ۱۳۹۵  
 ۱۳۹۶  
 ۱۳۹۷  
 ۱۳۹۸  
 ۱۳۹۹  
 ۱۴۰۰  
 ۱۴۰۱  
 ۱۴۰۲  
 ۱۴۰۳  
 ۱۴۰۴  
 ۱۴۰۵  
 ۱۴۰۶  
 ۱۴۰۷  
 ۱۴۰۸  
 ۱۴۰۹  
 ۱۴۱۰  
 ۱۴۱۱  
 ۱۴۱۲  
 ۱۴۱۳  
 ۱۴۱۴  
 ۱۴۱۵  
 ۱۴۱۶  
 ۱۴۱۷  
 ۱۴۱۸  
 ۱۴۱۹  
 ۱۴۲۰  
 ۱۴۲۱  
 ۱۴۲۲  
 ۱۴۲۳  
 ۱۴۲۴  
 ۱۴۲۵  
 ۱۴۲۶  
 ۱۴۲۷  
 ۱۴۲۸  
 ۱۴۲۹  
 ۱۴۳۰  
 ۱۴۳۱  
 ۱۴۳۲  
 ۱۴۳۳  
 ۱۴۳۴  
 ۱۴۳۵  
 ۱۴۳۶  
 ۱۴۳۷  
 ۱۴۳۸  
 ۱۴۳۹  
 ۱۴۴۰  
 ۱۴۴۱  
 ۱۴۴۲  
 ۱۴۴۳  
 ۱۴۴۴  
 ۱۴۴۵  
 ۱۴۴۶  
 ۱۴۴۷  
 ۱۴۴۸  
 ۱۴۴۹  
 ۱۴۵۰  
 ۱۴۵۱  
 ۱۴۵۲  
 ۱۴۵۳  
 ۱۴۵۴  
 ۱۴۵۵  
 ۱۴۵۶  
 ۱۴۵۷  
 ۱۴۵۸  
 ۱۴۵۹  
 ۱۴۶۰  
 ۱۴۶۱  
 ۱۴۶۲  
 ۱۴۶۳  
 ۱۴۶۴  
 ۱۴۶۵  
 ۱۴۶۶  
 ۱۴۶۷  
 ۱۴۶۸  
 ۱۴۶۹  
 ۱۴۷۰  
 ۱۴۷۱  
 ۱۴۷۲  
 ۱۴۷۳  
 ۱۴۷۴  
 ۱۴۷۵  
 ۱۴۷۶  
 ۱۴۷۷  
 ۱۴۷۸  
 ۱۴۷۹  
 ۱۴۸۰  
 ۱۴۸۱  
 ۱۴۸۲  
 ۱۴۸۳  
 ۱۴۸۴  
 ۱۴۸۵  
 ۱۴۸۶  
 ۱۴۸۷  
 ۱۴۸۸  
 ۱۴۸۹  
 ۱۴۹۰  
 ۱۴۹۱  
 ۱۴۹۲  
 ۱۴۹۳  
 ۱۴۹۴  
 ۱۴۹۵  
 ۱۴۹۶  
 ۱۴۹۷  
 ۱۴۹۸  
 ۱۴۹۹  
 ۱۵۰۰  
 ۱۵۰۱  
 ۱۵۰۲  
 ۱۵۰۳  
 ۱۵۰۴  
 ۱۵۰۵  
 ۱۵۰۶  
 ۱۵۰۷  
 ۱۵۰۸  
 ۱۵

این دو برگه به شماره ۱۲۴ و ۱۲۵ در کتابخانه  
موزه ملی ایران نگهداری می شود.

ایران و مغولان را  
و انوارانی را و دین شیخ را  
فمن بکلیه کتب  
انواریت را و شیخ را آن  
آن تبیل کبریا

آن در صیقل خوردن با دوستان و  
بازار  
کرم

این کتاب را از آقای حاج کریم الله  
 باجمعیان شریف از امان الله علیهم السلام  
 فی باستانها اماناً تحفظ فرموده  
 محبت های اعمام خود را مستوره  
 کرده اند  
 بجز نامی که در این کتاب  
 هیچ اشاره ای به  
 خود نمی کند

[illegible]



در اینجای متواری بود و در دیات قدرت آیات برتریات خطیخت عنوان باز نمود  
 ال درشت رسیده چون مشهور بدستی قدیم و محتوی بربرهالات جدید بود باعث  
 بانی بود و در برینیا و شد و آنچه در برابر اینجایان کاروان بواسطه ارکانان  
 در آن محمول مقرون گردید چون اینجایان در بر  
 است موقور المست... از برهم حضور و محفل پر نور مجور شده بودند و است تمام  
 بنی خاندان قلی سلطان ابرسم ایچی گری روانه آن مغلوب محواب فرمودیم  
 سیاهان بنی ایلمر باعلام جلونگی ذات محمد صفات و اظهار کرمات خاطر محبت و خاتمه  
 سانی که ادلی کردند آفتاب دولت و اقبال از افق عظمت و اجلال طالع و لاسع باد  
 نامه **محمد الغیر خان در پیش قضیه نذر محمد خان** و  
 او نویسنده تا آسای سانی آسای عظام از وجود اخلاص کرام بایدار و حلاوت  
 اشاد و حبش اشجار می باشد بنای سلسله تکیه خانی و خاندان عظیم الشان قالی از وجود  
 سلطنت نیا محمد الغیر خان استوار و اساس این دولت والا بده حاکم اقبال آن مشهور  
 بت میایان که شکایت دوستان را  
 عنوان بدان آریست که میدارد در بلوح ابلاغ و اعلام میگذار که از آنجا که میان ابدان انسان  
 در عمار وجودش و جان برآب وان عمران گزین و خیر میستی ابدان را و آتش صنع اطباء سلطان  
 و سنون استخوان برافراشته پیوسته این بنای رفیع اساس از تود و انقاس در هرگز گزین و برین خیمه چو من کا  
 از پیوسته حوادث در شکلال می باشد اگر با فکرن نظر اندیشه طبای صدققت پیشینه می ثبات جفا  
 استانی از صد سجا و وجه این بحر طوفانی این توستی شبتناج هستی زمینا می بین و اندر شبت  
 ساطین چنانکه غیور سحر خاستی میگردید و مودی از افراد این کاشش ناگوار را بر کنی کشید چون  
 این منزل در شبین نامی توقف و شاسته تهر و نیست لب به آریاب برش آن تواند بود که نظر  
 این دکان بر زین منزل مردم فرمال خود را که این متناج میایان که مرسل حجت نشا  
 است بر دشته بفرستین که از دریا انسان طاق این و جان این فظن من قفا و غنچه بر غنچه و مطلق  
 ماعت شایان غنچه و مطلق که در دشته است که به میستی و طبع غنچه و مطلق که در دشته است که به میستی

در اینجای متواری بود و در دیات قدرت آیات برتریات خطیخت عنوان باز نمود  
 ال درشت رسیده چون مشهور بدستی قدیم و محتوی بربرهالات جدید بود باعث  
 بانی بود و در برینیا و شد و آنچه در برابر اینجایان کاروان بواسطه ارکانان  
 در آن محمول مقرون گردید چون اینجایان در بر  
 است موقور المست... از برهم حضور و محفل پر نور مجور شده بودند و است تمام  
 بنی خاندان قلی سلطان ابرسم ایچی گری روانه آن مغلوب محواب فرمودیم  
 سیاهان بنی ایلمر باعلام جلونگی ذات محمد صفات و اظهار کرمات خاطر محبت و خاتمه  
 سانی که ادلی کردند آفتاب دولت و اقبال از افق عظمت و اجلال طالع و لاسع باد  
 نامه **محمد الغیر خان در پیش قضیه نذر محمد خان** و  
 او نویسنده تا آسای سانی آسای عظام از وجود اخلاص کرام بایدار و حلاوت  
 اشاد و حبش اشجار می باشد بنای سلسله تکیه خانی و خاندان عظیم الشان قالی از وجود  
 سلطنت نیا محمد الغیر خان استوار و اساس این دولت والا بده حاکم اقبال آن مشهور  
 بت میایان که شکایت دوستان را  
 عنوان بدان آریست که میدارد در بلوح ابلاغ و اعلام میگذار که از آنجا که میان ابدان انسان  
 در عمار وجودش و جان برآب وان عمران گزین و خیر میستی ابدان را و آتش صنع اطباء سلطان  
 و سنون استخوان برافراشته پیوسته این بنای رفیع اساس از تود و انقاس در هرگز گزین و برین خیمه چو من کا  
 از پیوسته حوادث در شکلال می باشد اگر با فکرن نظر اندیشه طبای صدققت پیشینه می ثبات جفا  
 استانی از صد سجا و وجه این بحر طوفانی این توستی شبتناج هستی زمینا می بین و اندر شبت  
 ساطین چنانکه غیور سحر خاستی میگردید و مودی از افراد این کاشش ناگوار را بر کنی کشید چون  
 این منزل در شبین نامی توقف و شاسته تهر و نیست لب به آریاب برش آن تواند بود که نظر  
 این دکان بر زین منزل مردم فرمال خود را که این متناج میایان که مرسل حجت نشا  
 است بر دشته بفرستین که از دریا انسان طاق این و جان این فظن من قفا و غنچه بر غنچه و مطلق  
 ماعت شایان غنچه و مطلق که در دشته است که به میستی و طبع غنچه و مطلق که در دشته است که به میستی

در اینجای متواری بود و در دیات قدرت آیات برتریات خطیخت عنوان باز نمود  
 ال درشت رسیده چون مشهور بدستی قدیم و محتوی بربرهالات جدید بود باعث  
 بانی بود و در برینیا و شد و آنچه در برابر اینجایان کاروان بواسطه ارکانان  
 در آن محمول مقرون گردید چون اینجایان در بر  
 است موقور المست... از برهم حضور و محفل پر نور مجور شده بودند و است تمام  
 بنی خاندان قلی سلطان ابرسم ایچی گری روانه آن مغلوب محواب فرمودیم  
 سیاهان بنی ایلمر باعلام جلونگی ذات محمد صفات و اظهار کرمات خاطر محبت و خاتمه  
 سانی که ادلی کردند آفتاب دولت و اقبال از افق عظمت و اجلال طالع و لاسع باد  
 نامه **محمد الغیر خان در پیش قضیه نذر محمد خان** و  
 او نویسنده تا آسای سانی آسای عظام از وجود اخلاص کرام بایدار و حلاوت  
 اشاد و حبش اشجار می باشد بنای سلسله تکیه خانی و خاندان عظیم الشان قالی از وجود  
 سلطنت نیا محمد الغیر خان استوار و اساس این دولت والا بده حاکم اقبال آن مشهور  
 بت میایان که شکایت دوستان را  
 عنوان بدان آریست که میدارد در بلوح ابلاغ و اعلام میگذار که از آنجا که میان ابدان انسان  
 در عمار وجودش و جان برآب وان عمران گزین و خیر میستی ابدان را و آتش صنع اطباء سلطان  
 و سنون استخوان برافراشته پیوسته این بنای رفیع اساس از تود و انقاس در هرگز گزین و برین خیمه چو من کا  
 از پیوسته حوادث در شکلال می باشد اگر با فکرن نظر اندیشه طبای صدققت پیشینه می ثبات جفا  
 استانی از صد سجا و وجه این بحر طوفانی این توستی شبتناج هستی زمینا می بین و اندر شبت  
 ساطین چنانکه غیور سحر خاستی میگردید و مودی از افراد این کاشش ناگوار را بر کنی کشید چون  
 این منزل در شبین نامی توقف و شاسته تهر و نیست لب به آریاب برش آن تواند بود که نظر  
 این دکان بر زین منزل مردم فرمال خود را که این متناج میایان که مرسل حجت نشا  
 است بر دشته بفرستین که از دریا انسان طاق این و جان این فظن من قفا و غنچه بر غنچه و مطلق  
 ماعت شایان غنچه و مطلق که در دشته است که به میستی و طبع غنچه و مطلق که در دشته است که به میستی













امعان کمالیست  
و شوق و حال کتب  
از شعر و نثر  
بکمال آید

باب اول  
در بیان  
و در بیان

باز در بیان  
و در بیان  
و در بیان

و در بیان  
و در بیان  
و در بیان

و در بیان  
و در بیان  
و در بیان

و در بیان  
و در بیان  
و در بیان

و در بیان  
و در بیان  
و در بیان

و در بیان  
و در بیان  
و در بیان

و در بیان  
و در بیان  
و در بیان

و در بیان  
و در بیان  
و در بیان

بنام خداوند  
و در بیان  
و در بیان  
و در بیان

و در بیان  
و در بیان  
و در بیان  
و در بیان

و در بیان  
و در بیان  
و در بیان  
و در بیان

و در بیان  
و در بیان  
و در بیان  
و در بیان







۲۰۰۰



مجلس عمومی دانش و فرهنگ

[illegible]

و نظر الای قدر شناس پادشاهی دار و دو چشم ذاعتی شد که والی و الاوت در  
آن ولایت بتر سالک طریق دوستی و کیستی و الفت مست ملازم نمود که به نظر  
امری که در حقیقت غیر نشاتین آن عالی باده در ضمن آن است درج و رفاه حال جانین  
در تحت آن بند محبت مبادت نماید و چون تفرقه و تکیسار بال منشی پادشاهان احوال  
بغیر از ناخوشی نمودی حضرت رب متعال دو بل شرم و متنج اثری دیگر در یقین حاصل  
ست که بعد از توفیق و ودعان این مقدمات که در حقیقت باعث بران دوستی آغایان باده  
مرثیه الهی است و حاشی امری که موجب استرضای خالق و ترفیه حال مخلوق است خواهی  
بود بهواره سمند دولت در زیر زمین و بوستان سلطنت از گلنای حصول تدریج گنج با و در  
**جواب نامه عبد العزیز خان نوشته شده** که از دوستی و موافقت  
و بوستان موافقت و مصافات اعنی نامه صداقت تمامه عبد العزیز خان از ایرایب اثر شمره مرسود  
و داد پرورده و محاب دوستی و اتحاد دست در و قیقه بعون عنایت حضرت یزدان جهان کلام  
بر غیبت شایب مطلب روانی تمام بود نکست بیگانی و یکتاری بنجام اتحاد رساید و ضمیمه التور و  
باطر فیض گستره بر آن بهار دوستی از غار سبج و سوزگر در آن بجان و کیش صد اقت و نظر  
وقت جوهر زلفین الفت پسندیده دیده دریافت جوهریان دانش و صیغریان بهینش می باشد  
بهواره طمع تفریق بین و مکر و خفاط حقیقت گیرین است که رعایت این امر ستوده نسبت  
مناف اتم بر وجه اتم کرده شود و نقد کمال عباراتین مدعا بحک قبول طبع معلی رسید پورتنه  
بنیان روابط دوستی و محبتی بوده مطالبی که در خاطر محبت ذخائر داشته باشند بموقت ابلاغ  
مانند که کارکنان دولت ابد مدت دوران عدلت با انجام آن مامور گردند **نامه**  
**عبد العزیز خان نوشته** از نتائج انصارات اجرام علوی و امتزاجات اجزای  
نفسه خوش نشینان بخواهید احوال تنظیم و شیرده کتاب و وجود افراد کمونات بسبب این  
مال و العیام و اجتماع ملتزمست از کارکنان بنیان دولت اعلی حضرت سلطنت و عدالت و  
بیت پناه شهادت و بسالت دستگاه هفت و معدلت استاده و الاجابه زمبده سند پذیرایه  
خلیل طرز زنده محبت فیض الاکان قاتنی عبد العزیز خان از نشئت و توفیق مصون و گمائی









آمال و راز بود مصحوب فلان فیض و درود ارزانی داشتند چون بنی انضدادان اعلی آن  
دولت مرصوفه البناء بنی برتر حصص مهابتی نمود و بالابو باعث خرید امتیاج خاطر محبت و خاطر کرم  
نبارشید و مراعات ارتباط دوستی و انیلاف آبای کرام آن سلطنت پناه الی یونستان است  
باین دو دمان والا پیوسته است و الا نمت بران مصروفست که آنست که ایستاد چنگیز خانی را  
تسلط و قهری و قاصدان آن دولت و الارادت و تیره روزی نصیب باد و چنانکه شنبه  
استاد و ملا شمشیر که برید و داد آنکه همواره با اعلام فتوحات مست افزای ضمیر دوستی تحمیر گردیده  
فاتح ابواب مکاتبات و مراسلات باشند لایزال که اکابر قبال بر افق کمال بدنامه گریه  
**قطب شاه والی دکن نوشته** مع اخصان شجره ریاض  
الفت و داد و تیره فرخنده و رشک دلی و اتحاد اعنی صحیفه بود طراز و مقاضه صداقت انجام  
افتاد است آغاز حفر سلطنت و جلالت پناه است و حضرت و سنگاه شهابت و لبالت استبعاد  
عالی جاده تقاضه و دمان سناطین کامکاران خلاصه خاندان خویشین نامدار مزین بر سلطنت  
و جهان بینی جلال و تنک است و کمالی انحصار و لغایت الملک لاله نظام السلطه و الجماله  
والعدله و الشکر و الاله و الحسنة و العز و الاثنان سلطان محمد قطب شاه که منظر آثار اتحاد و قهر بود  
اطوار عجم قدیم است و زیاده ترین زمانی که سافر و معمای کامرانی در گفت ساقی الطاف سبحانی که بر تیره  
و شهاب کامرانی و مطلب الی در حواشی بر م دولت در دوازده قرن بدل کس ترین صورت جلوه نمابود  
نشریم الفت و یحیی تموده و تیسبیط شمس خلاصه ترین و موجب استعاش طبع سپهر قرین گردید و این  
شده نرات عبارات دوستی آیات کامرانی است و آتش را شد آلود و الوط و البیام که دانید آنچه از صادر  
احوال فرخنده مال و مدد عجمی و ناستودگی اعمال و الی منید و ستان و اتباع و ذیة الانواع  
او پیرایه ابلاغ و اعلام پوشیده بود در خلوت که شمشیر آفتاب نظیر از نقاب حجاب برآمده جلوه  
ظهور نمود و مقتضی اطوار خواجهان دولت و اخلاص کیشان خالص عقیدت آن بود که در  
همچو میکه آن گروه بدعهد است پیمان در مقام تسلط و فتنه انگیزی و طغیان درآمده بود و پیش  
پرده از خسار قول و قهر و بیدار خود بر می داشتند تمهید اظهار این امر لازم اعلام را ضمیر  
مراتب دولت خواهی و محرک مواد و روابط قدیم شایسته ای ساخته پیروی استمداد و احاطات

۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

[illegible]



بیان باد قلم که بپادشاه یحیی پور خوش مشهور شد تا گلهای حیرت

[illegible]

که مدتها می دید بر نیروی موافقت و مساعدت این دو دمان معنی دست جبرک از اموال و احوال  
خیر یا ال ایشان بریده و پای جبارت از اخص آن ملک کشیده بود و بچنان تسلط و مبتدا اتفاق  
افتاده بنسب و غارت اموال مسلمانان و شیعیان هر گرم با دبدبه و دیرلی ساخت اکنون  
که فرمانفرمای مملکت دکن برده که کشای سوانح آن حدود متوجه بود و بواسطه سائل و مرغوب مجبور  
روابط قدیم گردیده اند از آنجا که خاطر همین حقیقت گریز متوجه نظام احوال خیر یا ال واقفونی  
اسباب گامانی و کامروانی و اقبال ایشان می باشد بحجت تشبیه مسابانی محمود و تحقیق احوال اعلی  
محمود آن زمین اخلاص کیشان بنده را دود قدیم مرا محمد شمس کتبا بدعا خاصه شریقه را روانه  
آن صوب صواب اساس فرمودیم که در خلوت برای حضور از کشتی گلدای راز و رسانیدن  
توجهات باطن فوایدی این چنین بکنجی و داد انقضیه بعد از دراک مطالب و کمالات ضامن علی ابرع  
حال و اجتناب نموده پرتوه زمانی استقامت احوال فی ذری آستان آن عالیجاه خاطر مهر  
فروغ اشراف را برین اساس و اطمینان گردان چون قتیله ناگزیر سلطان مبرور و مغفور سبب نیت  
هم چون بریدای مسکه تعزیت و تهنیت بر زینت همت دوست نواز لازم می نمود و لهذا اشارت الیه  
زین امر و هم الامام و فرمودیم که رنگ که دوت و آت ضمیر قدس را که از وقوع این قضیه اطلاع  
آوردند و به تعبیر و بی تمییز مستداری آن شائسته او رنگ و فاندی و سلطنت مصفا سازد  
از آنجا که جنس خیر و گران بیای جیات در منزل بی قبای جهان فانی گذشتنی و غریب دلات و جود  
زوال و فنا چنانست پدید است که آن نگاه داخل شناس زحدوت این مفعول جام که فراموشی زانوار و لا انا  
بر زیربست نمود و انفر و اندوه آشناسانته بطریق رضا و تسلیم سلوک خواهند داشت و درین وقت که کنای  
دوات و دومان گور کمانی انیسلا مکیات اعمال قرین خلدال و قوام بر سر جهاندار و فرمانداری آنجا که  
همدست بنیاد و تشبیه بی ثباتی و زوال است نقشه ناموس سلطنت و دیندار و شائسته حجت سلطنت  
نمی نی چنان بینای که برهم و این آبا خطا هم سلطنت بجا به مشار الیه تنفی و هم باز و دیر کرات مقوت  
و بجستی صاحب نبوده و چون ایام تلافی و انتقام باقی است بطلب بر این دومان و الانبیا یافت و توانا  
حساب لام آماده و فوایدت از آنکه این مطنی نام باشد و تحصیل نام و دیر و فوایدت نامی و خصم و فرجام  
رنگ که و رت از قیامت اقبال و دود و نوبی نمایند که هرگز نوبت و دیندار و سامعه و دیر جهانیان





[illegible]





[illegible]

اینکام دشوار و ناممکن می نمود و محققان این را نشان دادند که بجز تحاربها و پیشمار و لشکر قیامت آشکار  
 باعث تحریب بلاد و کشتن معاش و بریشانی عبادی شد بصیر حکم ناقدین بجز بیکران و بهوش و  
 این در بای بی پایان و زردش منامه بود و بعد از آنکه متیقن گردید که گفته را نمی توانست  
 که بسوقهای رسوایی علاج پذیرد و الی هندوستان لامحاله بقضای محل مکشانی تخیلات خود را به  
 خواهد نمود و حکم جمعیت عساکر منصوره کرده و تفرقه و دیم جمعیت را بشیر از بلاد برادرگی فغان یک بار استقامت  
 غایت الی پیشروانی فغان زوال نشانداستخراج تسخیر بحیث دفع انکار و مقبول و انده سلاطین  
 برادر و عساکر عاق و آذ و انجمن شمرانی و باغ و حوض و معماران و زمره و علی و کمر و عمارت و کوه و کلبه و  
 گران و سائر عساکر انصاف توانان متغایب و مشهور و الهیه دولت و اعلام اقبال تیز و قدر دولت و متفر  
 خلافت در حرکت آید آن گروه و فریب که طواع عرض ملک محروسه بیکران هر یک از عساکر  
 قطری از قطاران میباشند جمعیت ایشان علی القدر در زمانی اندک بجز در آن باب انجام کرده  
 شود و نیستیت بقدر تکیه عساکر جمع نماید و در برودن سینه و در و از پیش توپ و در پیش لشکر  
 خطر می نموده و از ارخان و سائر تحفظان ناامنی تیز و جدات و معماران و و بسایر از آن قوم  
 انعام را از اول بظلمت آباد عدم گردانیدند و بعد از آنکه توپ را بایست منصوره مانند شام و بجز که از طریق  
 عالم از قوت قبل از طلوع خیز ظلمت سوز خیزت مستی عالم نشستی میکشد محض آره از نوریه اسباب حلال  
 بقول کسی حدیث نبوی علیه السلام که یحیی بن یسار علیه السلام فرموده است و با آنکه نکال گشته با نهایت  
 پیشانی و کمال میسانی سالکین و از گردید و بفرساید که چون مشغول قنات شرف مطلع گردند لشکر آنرا  
 سخن پسین سجدات شکر تقدیم رسانند نامه فتح که بعد از استیصال دارا  
 سخن نوشت شده که آنکه سلطنت شاه جهان بنوازشات خمرانه و غریبناز و شرف فحاشا  
 اند که بر سر و دستان و در سینه بکمان نامشایان و شهنشاهت کرده خست خجایان ظاهرست که چراغی  
 دوست تحت غرت جل شاناه برفروخته باشا سال و بجز افغانان بر وانه نظیمندان که از طریق  
 مرغین چرخ اندازای می شیند و زنگ خست پیه دین و دروغین الحاح دان گردانیدند  
 مات صافی و دومی که متفصل حکمت باغبان باب که با آنکه دالی آن نمود و بجز معاضه نش  
 نیز از راه نادانی باغوشستن در مقام پر خاش و متینه در آمده باشد مسبین این مقال آنکه بعد

دین و دنیا کی ساری باتوں پر  
 دین و دنیا کی ساری باتوں پر  
 دین و دنیا کی ساری باتوں پر

۱۱

این مکتب در سال ۱۳۰۲ هجری قمری  
تاسیس گردید و در سال ۱۳۰۳ هجری قمری  
تحت مدیریت آقایان ...

پیشانی

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

۱۲۳۴  
 ۱۲۳۵  
 ۱۲۳۶  
 ۱۲۳۷  
 ۱۲۳۸  
 ۱۲۳۹  
 ۱۲۴۰  
 ۱۲۴۱  
 ۱۲۴۲  
 ۱۲۴۳  
 ۱۲۴۴  
 ۱۲۴۵  
 ۱۲۴۶  
 ۱۲۴۷  
 ۱۲۴۸  
 ۱۲۴۹  
 ۱۲۵۰  
 ۱۲۵۱  
 ۱۲۵۲  
 ۱۲۵۳  
 ۱۲۵۴  
 ۱۲۵۵  
 ۱۲۵۶  
 ۱۲۵۷  
 ۱۲۵۸  
 ۱۲۵۹  
 ۱۲۶۰  
 ۱۲۶۱  
 ۱۲۶۲  
 ۱۲۶۳  
 ۱۲۶۴  
 ۱۲۶۵  
 ۱۲۶۶  
 ۱۲۶۷  
 ۱۲۶۸  
 ۱۲۶۹  
 ۱۲۷۰  
 ۱۲۷۱  
 ۱۲۷۲  
 ۱۲۷۳  
 ۱۲۷۴  
 ۱۲۷۵  
 ۱۲۷۶  
 ۱۲۷۷  
 ۱۲۷۸  
 ۱۲۷۹  
 ۱۲۸۰  
 ۱۲۸۱  
 ۱۲۸۲  
 ۱۲۸۳  
 ۱۲۸۴  
 ۱۲۸۵  
 ۱۲۸۶  
 ۱۲۸۷  
 ۱۲۸۸  
 ۱۲۸۹  
 ۱۲۹۰  
 ۱۲۹۱  
 ۱۲۹۲  
 ۱۲۹۳  
 ۱۲۹۴  
 ۱۲۹۵  
 ۱۲۹۶  
 ۱۲۹۷  
 ۱۲۹۸  
 ۱۲۹۹  
 ۱۳۰۰  
 ۱۳۰۱  
 ۱۳۰۲  
 ۱۳۰۳  
 ۱۳۰۴  
 ۱۳۰۵  
 ۱۳۰۶  
 ۱۳۰۷  
 ۱۳۰۸  
 ۱۳۰۹  
 ۱۳۱۰  
 ۱۳۱۱  
 ۱۳۱۲  
 ۱۳۱۳  
 ۱۳۱۴  
 ۱۳۱۵  
 ۱۳۱۶  
 ۱۳۱۷  
 ۱۳۱۸  
 ۱۳۱۹  
 ۱۳۲۰  
 ۱۳۲۱  
 ۱۳۲۲  
 ۱۳۲۳  
 ۱۳۲۴  
 ۱۳۲۵  
 ۱۳۲۶  
 ۱۳۲۷  
 ۱۳۲۸  
 ۱۳۲۹  
 ۱۳۳۰  
 ۱۳۳۱  
 ۱۳۳۲  
 ۱۳۳۳  
 ۱۳۳۴  
 ۱۳۳۵  
 ۱۳۳۶  
 ۱۳۳۷  
 ۱۳۳۸  
 ۱۳۳۹  
 ۱۳۴۰  
 ۱۳۴۱  
 ۱۳۴۲  
 ۱۳۴۳  
 ۱۳۴۴  
 ۱۳۴۵  
 ۱۳۴۶  
 ۱۳۴۷  
 ۱۳۴۸  
 ۱۳۴۹  
 ۱۳۵۰  
 ۱۳۵۱  
 ۱۳۵۲  
 ۱۳۵۳  
 ۱۳۵۴  
 ۱۳۵۵  
 ۱۳۵۶  
 ۱۳۵۷  
 ۱۳۵۸  
 ۱۳۵۹  
 ۱۳۶۰  
 ۱۳۶۱  
 ۱۳۶۲  
 ۱۳۶۳  
 ۱۳۶۴  
 ۱۳۶۵  
 ۱۳۶۶  
 ۱۳۶۷  
 ۱۳۶۸  
 ۱۳۶۹  
 ۱۳۷۰  
 ۱۳۷۱  
 ۱۳۷۲  
 ۱۳۷۳  
 ۱۳۷۴  
 ۱۳۷۵  
 ۱۳۷۶  
 ۱۳۷۷  
 ۱۳۷۸  
 ۱۳۷۹  
 ۱۳۸۰  
 ۱۳۸۱  
 ۱۳۸۲  
 ۱۳۸۳  
 ۱۳۸۴  
 ۱۳۸۵  
 ۱۳۸۶  
 ۱۳۸۷  
 ۱۳۸۸  
 ۱۳۸۹  
 ۱۳۹۰  
 ۱۳۹۱  
 ۱۳۹۲  
 ۱۳۹۳  
 ۱۳۹۴  
 ۱۳۹۵  
 ۱۳۹۶  
 ۱۳۹۷  
 ۱۳۹۸  
 ۱۳۹۹  
 ۱۴۰۰  
 ۱۴۰۱  
 ۱۴۰۲  
 ۱۴۰۳  
 ۱۴۰۴  
 ۱۴۰۵  
 ۱۴۰۶  
 ۱۴۰۷  
 ۱۴۰۸  
 ۱۴۰۹  
 ۱۴۱۰  
 ۱۴۱۱  
 ۱۴۱۲  
 ۱۴۱۳  
 ۱۴۱۴  
 ۱۴۱۵  
 ۱۴۱۶  
 ۱۴۱۷  
 ۱۴۱۸  
 ۱۴۱۹  
 ۱۴۲۰  
 ۱۴۲۱  
 ۱۴۲۲  
 ۱۴۲۳  
 ۱۴۲۴  
 ۱۴۲۵  
 ۱۴۲۶  
 ۱۴۲۷  
 ۱۴۲۸  
 ۱۴۲۹  
 ۱۴۳۰  
 ۱۴۳۱  
 ۱۴۳۲  
 ۱۴۳۳  
 ۱۴۳۴  
 ۱۴۳۵  
 ۱۴۳۶  
 ۱۴۳۷  
 ۱۴۳۸  
 ۱۴۳۹  
 ۱۴۴۰  
 ۱۴۴۱  
 ۱۴۴۲  
 ۱۴۴۳  
 ۱۴۴۴  
 ۱۴۴۵  
 ۱۴۴۶  
 ۱۴۴۷  
 ۱۴۴۸  
 ۱۴۴۹  
 ۱۴۵۰  
 ۱۴۵۱  
 ۱۴۵۲  
 ۱۴۵۳  
 ۱۴۵۴  
 ۱۴۵۵  
 ۱۴۵۶  
 ۱۴۵۷  
 ۱۴۵۸  
 ۱۴۵۹  
 ۱۴۶۰  
 ۱۴۶۱  
 ۱۴۶۲  
 ۱۴۶۳  
 ۱۴۶۴  
 ۱۴۶۵  
 ۱۴۶۶  
 ۱۴۶۷  
 ۱۴۶۸  
 ۱۴۶۹  
 ۱۴۷۰  
 ۱۴۷۱  
 ۱۴۷۲  
 ۱۴۷۳  
 ۱۴۷۴  
 ۱۴۷۵  
 ۱۴۷۶  
 ۱۴۷۷  
 ۱۴۷۸  
 ۱۴۷۹  
 ۱۴۸۰  
 ۱۴۸۱  
 ۱۴۸۲  
 ۱۴۸۳  
 ۱۴۸۴  
 ۱۴۸۵  
 ۱۴۸۶  
 ۱۴۸۷  
 ۱۴۸۸  
 ۱۴۸۹  
 ۱۴۹۰  
 ۱۴۹۱  
 ۱۴۹۲  
 ۱۴۹۳  
 ۱۴۹۴  
 ۱۴۹۵  
 ۱۴۹۶  
 ۱۴۹۷  
 ۱۴۹۸  
 ۱۴۹۹  
 ۱۵۰۰  
 ۱۵۰۱  
 ۱۵۰۲  
 ۱۵۰۳  
 ۱۵۰۴  
 ۱۵۰۵  
 ۱۵۰۶  
 ۱۵۰۷  
 ۱۵۰۸  
 ۱۵۰۹  
 ۱۵۱۰  
 ۱۵۱۱  
 ۱۵۱۲  
 ۱۵۱۳  
 ۱۵۱۴  
 ۱۵۱۵  
 ۱۵۱۶  
 ۱۵۱۷  
 ۱۵۱۸  
 ۱۵۱۹  
 ۱۵۲۰  
 ۱۵۲۱  
 ۱۵۲۲  
 ۱۵۲۳  
 ۱۵۲۴  
 ۱۵۲۵  
 ۱۵۲۶  
 ۱۵۲۷  
 ۱۵۲۸  
 ۱۵۲۹  
 ۱۵۳۰  
 ۱۵۳۱  
 ۱۵۳۲  
 ۱۵۳۳  
 ۱۵۳۴  
 ۱۵۳۵  
 ۱۵۳۶  
 ۱۵۳۷  
 ۱۵۳۸  
 ۱۵۳۹  
 ۱۵۴۰  
 ۱۵۴۱  
 ۱۵۴۲  
 ۱۵۴۳  
 ۱۵۴۴  
 ۱۵۴۵  
 ۱۵۴۶  
 ۱۵۴۷  
 ۱۵۴۸

۵۹

مجلس

طبعة ١٣٢٠

[illegible]

استوار و کرمی  
بکر فن  
پیل و الفصح و پادشاهان  
و بیکر و شمشیر  
مهر و کرم و شمشیر  
و بیکر و شمشیر  
و بیکر و شمشیر

۱۰

فصل اول در بیان احوال و حال

20

۲۰

۱۰۰

از این جهت که در نزد ما و در نزد  
بسیاری از نویسندگان و مترجمان

۱۴

شاه شمس الدین

۱۰۰

وزیر تعلیم و تربیت

کتابخانه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي جعلنا من عباده المخلصين

۱۰۰

20

016

19

مجلس

1

[illegible]















[illegible]



[illegible]

فصل فی نقل و حرکت  
در بیان سیرت و عادت  
و در بیان سیرت و عادت

[illegible]

غنایت خاصیت است که بر توهم مزین بقضای آن محل را در درک نشان یاب من مایه  
 رار مطلب کان گناین منیاید و همین معنیست که انسان را از زمره امکان و مستلزم احیان تانی  
 اعتبار بر برتر بگذارد و متفایده صل و عقد امور بحکف غنایت و قبضه در آتش می سازد و نقد ثبات  
 و بر شدن است که در کفره قطره باران میان بسته ست و عروس حله نشین نهیت است  
 که طرازین پیرایه وجود در انتظارش نشسته در کاخانه امکان تاثیر فاعل بی شایستگی موده قابل  
 ناز نیست بل بود و خیال ایوان فریب الارکان بر ریگ وان مودیت مینو اگر آینه قابلیت نباشد  
 مصورتی قیوالمایع جلوه طور نمی نماید و اگر کثرت آما دگی در سطر کرد و حسن وقوع اشیا نقاب  
 حجاب از جوهر ظهور می شاید سیم و زر را ز تمامی عیا کسوت فروغ خورشید دماه و دهرت و  
 خنیک را از این صفای طبیعت زنده بگذرد بیش از باب نظر لهذا فروغ غنایت و افوار زیت نوا  
 بهایون ماکه چون تابش آفتاب عالجاب عام و اثرش تمام است بقضای الکائنات  
 مکان کما درین الذهب و الفضة بعضی ازندگان را بعلت  
 قابلیت مواد حصول استعداد بر تبه والای قرب سرخار می سازد و پایه قدرش را از اکتفا و مثال  
 می افزاید و مصداق این کلام و مصدق این مرام صورت احوال فلان است که از بازیگریک نظمه  
 نظار حسان ز بطایفوضات بیکران گشته بود ما فیوایل آتنا فاما تبغنا طلیح حسن خدمت و اهدا  
 کاروانی و غنایت جذبه انار محبت بیشتر از پیشتر مینماید و یکی از جوهر امور مخفیه که بجاوش  
 زنده باشد آن خلص پیش از معدن خفا و خفا به پیشگاه ظهور و وقوع جلوه گر گردید معادن طیار  
 و نقد ملک ایران است که از عهد پاستان الی الآن نشان آن درین دیار نانی مختصا و نالی  
 وجه و کمبیا می بود صورت وقوع آن در آینه خمال تیر بر شواری چهره مینو دندر عهد وزارت وایام  
 لغایت وزارت پناه مومی البیه سلیمی بجای اسم آرکشا دین مظاهر هر گردید و هوان ظهور بر  
 ادنه یب از مد و دروم ناه بهت فرنگ رسیده و باز آری این خدمت سگالی و درست خیالی  
 مومی البیه را محبور منظور انظار حسان و الطاف می پان فسر بودیم رفته در باب  
 طلب مولانا محمد حسن کاشانی نوشته شده مولانا محمد حسن لغایت  
 بیکران خسروانه مستمان بوده بهند که چون با سمداری بنگر جزئی بازای انعام منعم و وجوب تحبید و غیر

۲۴  
وزارت امور خارجه  
شماره ۱۰۰  
تاریخ ۱۳۰۲/۰۵/۰۵  
از ریاست به

و در هر چیزی از اجزای موجودات و هر فردی از افراد کائنات  
 و جهت واضح این متنست از حسب رد و امحی کردن  
 و روشنست که هر کس این را زودست و زود کردیم در پایداریست که شری  
 قرار بر گردی که از درگاه غایت که هم طلق با خطای گوهر گران بهای  
 و روانی انوار عیش که عده عطا پادشاه و فرایا بخشاش عطا  
 اختصاص یافته باشند و غایت این معنی بیش از دیگران لازم و مراعات آن فرض و مختص  
 است و چنانچه این فرد و الا و طبقه معنی مشغول الذمه این دین و واجب الادایانند بر و فغان  
 رموز و فغان و عار جان معارج اقیان نیز و در حسب و تیداری و کیش تفیظ و بیداری و فرض عین و  
 عین فرض است که معاصدت حارشان نفوذ و شریعت و فغان گوهر و انشئت نماید و شد و شد و شد  
 در تواب کامیاب و مایهون مار از آغاز طلوع غیر خطیت و اقبال و غفلت آن از بهارستان عیار و جلال  
 پیوسته معاصدت و نایب حضرت رحمان و خالق بین و آسمان مراعات امور دین و ملک و یقین منظور  
 در صفت از بدیاست و در بین وقت که تقویت این امر و در تحصیل انجام بر لطف ایام و بختان و  
 مطمح نظر و الا و مگر و خطا معنی است که گاهی بنماز جماعت که در حقیقت ادای دین و جوی استیانت  
 عدول و متینست قیام نماید که چون بر مضمون واجب الاذعان اطلاع حاصل نماید از روی و مجله  
 روانه در گاه و پناه شده تقدیم این امر شریف را که در حقیقت استر ضای و زمانه وای صورت  
 و معنیست عمارت و خلاصه طاعات دانند و رمتیکه **حبست خلعت محمد**  
**سلطان عتقاد والدوله نوشته شد** و بنماز جماعت که در حقیقت ادای دین و جوی استیانت  
 در شکران بزم نشود که خلعت از لباس طلسم و در بر و خورشید را تاج فرض و بر سرست و بنماز  
 حکمت شامله و فحوی قدرت کامله بر فردی از افراد کائنات و بهر فردی از جزئیات کمالات رام است  
 صفات کمال آئینه پیری ذات عید المثال خود نموده و از ذره تا موزید جهان آرا و از قطره تا فیر با  
 آنچه مشاهد و دیده در یافت بنیایان نور و غفلت فاق که چشم بصیرتشان از کجیل و بخت نشینت گردید  
 و از نور بر بار که از انعام عام آن بر فضل منعم یافته اند و هر کس این حکمت و جویند  
 و نور شد و فعل در شکر لعل را در کمال و غنچه را در گلستان جامه نگ پوشانند و ابر و در بار بار  
 در از کمال و نور

و در هر چیزی از اجزای موجودات و هر فردی از افراد کائنات  
 و جهت واضح این متنست از حسب رد و امحی کردن  
 و روشنست که هر کس این را زودست و زود کردیم در پایداریست که شری  
 قرار بر گردی که از درگاه غایت که هم طلق با خطای گوهر گران بهای  
 و روانی انوار عیش که عده عطا پادشاه و فرایا بخشاش عطا  
 اختصاص یافته باشند و غایت این معنی بیش از دیگران لازم و مراعات آن فرض و مختص  
 است و چنانچه این فرد و الا و طبقه معنی مشغول الذمه این دین و واجب الادایانند بر و فغان  
 رموز و فغان و عار جان معارج اقیان نیز و در حسب و تیداری و کیش تفیظ و بیداری و فرض عین و  
 عین فرض است که معاصدت حارشان نفوذ و شریعت و فغان گوهر و انشئت نماید و شد و شد و شد  
 در تواب کامیاب و مایهون مار از آغاز طلوع غیر خطیت و اقبال و غفلت آن از بهارستان عیار و جلال  
 پیوسته معاصدت و نایب حضرت رحمان و خالق بین و آسمان مراعات امور دین و ملک و یقین منظور  
 در صفت از بدیاست و در بین وقت که تقویت این امر و در تحصیل انجام بر لطف ایام و بختان و  
 مطمح نظر و الا و مگر و خطا معنی است که گاهی بنماز جماعت که در حقیقت ادای دین و جوی استیانت  
 عدول و متینست قیام نماید که چون بر مضمون واجب الاذعان اطلاع حاصل نماید از روی و مجله  
 روانه در گاه و پناه شده تقدیم این امر شریف را که در حقیقت استر ضای و زمانه وای صورت  
 و معنیست عمارت و خلاصه طاعات دانند و رمتیکه **حبست خلعت محمد**  
**سلطان عتقاد والدوله نوشته شد** و بنماز جماعت که در حقیقت ادای دین و جوی استیانت  
 در شکران بزم نشود که خلعت از لباس طلسم و در بر و خورشید را تاج فرض و بر سرست و بنماز  
 حکمت شامله و فحوی قدرت کامله بر فردی از افراد کائنات و بهر فردی از جزئیات کمالات رام است  
 صفات کمال آئینه پیری ذات عید المثال خود نموده و از ذره تا موزید جهان آرا و از قطره تا فیر با  
 آنچه مشاهد و دیده در یافت بنیایان نور و غفلت فاق که چشم بصیرتشان از کجیل و بخت نشینت گردید  
 و از نور بر بار که از انعام عام آن بر فضل منعم یافته اند و هر کس این حکمت و جویند  
 و نور شد و فعل در شکر لعل را در کمال و غنچه را در گلستان جامه نگ پوشانند و ابر و در بار بار  
 در از کمال و نور



[illegible]



در عظمه ناخت اور بهیت رست و راهنمایت بیکم و کاست از روزیکه جن  
ملت و حرق دارانی و سلطنت با باطل حسن تدبیر غواب هایلون با داده و بنای مصالح  
مراج را بر بنوشدار و شی عدالت با نهاد و پیوسته مکنون خاطر والا و مرکوز ضمیر عدالت  
که جمعی که حسبه حسن خدمات را علاوه شایسته مندی آبا و اجداد نموده باشند مشمول  
عوارف شایان و بهیو اطف خسروانه فرمایم لهذا شفقت شایان شامل حال فلان شد  
و میا چه رستم شخصی چون خاطر دریا مفاصل سلطین با گلین که مجمع لاجرین مرآت  
و سخا و جامع السعادتین املی و آخری است پیوسته در بحر زخار تفکر و دریایی بی نهایتی  
تدریج دریایی گوهر مقصود که عبارت از تحصیل رضای رب دودست میباشد و میل انحراف  
و خطای این کام منوط و مربوط بر است که جمعی از بنده گان اخلاص شعار و علایان خدمت  
دشمار که حسن خدمات او نیکو بندگی ایشان بکمال امتحان و قبول رسیده باشند تعیین فرمایم  
که از مشایخ سلوک ایشان رعایا و برای تشریح البال و اصلاح و اقیام و احوال باشند مفضل  
تعیین فرمایم و میا چه رستمی چون آب و موجای ریاضت و ملت و اله مدینه همیشه  
بها سلطنت معنی متعنه است که در حد قدس خدمت در توبه و نهال بندگی نموده  
سایگسته بوده غارتان رکام طلبیابی از شمار آن شیرین و صدیق طراز از انبزو مطرب  
از الوان از بار و انوار آن گلین باشد لهذا از ابتدای فلان خدمت فلان را مرحمت فرمایم  
و میا چه رستمیکه حجت القاب محمد سیک اعتماد الدوله نوشته شده  
به میانان معزز انفس آفاق و خوانندگان نفوس حکمت این پیشیاق پوشیدنیست  
که شایستگی طراز بهر مقامی و توانستن پذیرای بهر نامی کار هر دیده و روی و پیشینه به نظر  
نیست چنانچه آراستن قیامت تعالیت سلطین و ایشان بلباس و ام نیکامی  
که از عدالت و سیاست ابد و بسته دارد مخصوص و پیشکاران کارگاه تدریس و  
کارکنان کارخانه تقدیر است همچنین دریافت پایده اخلاص بنده گان اخلاص شعار  
و خدمت اند و زان درست کرد در خاص مید و الای شهر باران و منیع مقدار میباشد  
سداحمد و المنة که از بد و جلوس برادر ملک بلند خاقانی و تخت و منیع پاس







[illegible][illegible]



























خاتم رسول و مقبول اهل بیت اطهار و کسره و مختار و صوامیر و مینوم امام ائمه معصومین علیهم السلام  
 ایشیه کین و قانع الکافین صلوات الله علیه و علیهم اجمعین الی یوم الدین توسل جیم و با قدم عذر  
 انگشت و احباب نیویج و بعد از غیمه میر و صد بندان فلک و انش محبتی کشا بان موز سیمین و محبتی  
 تمام که صورتی بجان بر آید سید عبدالرحمان را در دست و کشاد و کل و عقد و وسط و فیض سراجی هم  
 بنای اسکان و قصر مربع اسباب خشیان بنا بر اذعان پندیدگان و پند شکل پندان و علی تمام میاید  
 آید زندگانی اخبار از چاهها و عدم بدویش که بر حش افلاک بسته بر می آید و گری که اگر جزو ششم  
 بودین بکار می افتد بنا بر ششیرش که آید زده این سبک است می کشاید و شست سبک و اکبت گمان  
 مجسمت و قع اصابت عین الکمال میاید و در عیان اری مسکت الا عینش توسل او چون اسپ  
 خوش عیان بکار میاید و در عینش و سبان گنج مطالب کتب ثبت ندره و دانش طایرین آری است  
 کشیدن و این میل گمان بهاد و کف کفر نیز انش نهاد و پندلش به عیان این گشت از خرمن  
 حاصل داده طالع مردمان را از زوایه فضل و مآد حاصل و آگشته و تاثیرات این موثرات بگ  
 یاسن چهره آینه ملاز ازل است لهذا با وجود و تصور شمع ازیل اوج این بقاع و در مکارش است  
 و امان اجتهاد و شلک و توار و طلب قیوت از محال این منامینا که کشاکش علی نهاده و اینک و خواه و خواه  
 مستطیند و شند نماید تا سخن بیان کرده از طرف مشکلات شاها و ایند عا که اند و همین کسیر گل مامول  
 و همین کل مطلوب و بی نهایت و بی پایان چه که بر سم اخط و قرآن نوشته شده  
 الحمد لله الذي جعل الخط في كل خط خطا و اعني

و در این سبک و شلک و توار و طلب قیوت از محال این منامینا که کشاکش علی نهاده و اینک و خواه و خواه  
 مستطیند و شند نماید تا سخن بیان کرده از طرف مشکلات شاها و ایند عا که اند و همین کسیر گل مامول  
 و همین کل مطلوب و بی نهایت و بی پایان چه که بر سم اخط و قرآن نوشته شده  
 الحمد لله الذي جعل الخط في كل خط خطا و اعني

مجمع محدثات است بری خدا که گرد آید برای خط و هر چه بین بهره بسیار  
 وَخَلَقَهُ فِي الْأَوْطَانِ الْكَارِئِينَ وَالصَّغْفَةَ مُجَاوِرًا وَمُسَافِرًا  
 و آنست بر او را در وطنها که کنایه و خطوط و سایه ای میهم و سفر کنند  
 وَصِدْرَهُ مَسْطُورًا الْعُيُونِ الْأَعْيَانِ حَيْثُ مَا كَانَ نَظَرًا أَوْ عَيْتَ  
 و گرد آید پسندیده برای چشمها و هر چه در آن و تفتیکش ندر پندیده اخط و بر کرد  
 عِبَابَ تَبَارُكٍ وَمَتَلَا طِمَاقًا وَنَزَّاجًا أَوْ أَجَبَ لَهُ مَنْ دُونَ الْعَطَا يَا  
 و برای سوره اخط را و در آنکه طایفه آن لبالب است و در حقیقت برای اخط از کرمی و جو و خوش

و در این سبک و شلک و توار و طلب قیوت از محال این منامینا که کشاکش علی نهاده و اینک و خواه و خواه  
 مستطیند و شند نماید تا سخن بیان کرده از طرف مشکلات شاها و ایند عا که اند و همین کسیر گل مامول  
 و همین کل مطلوب و بی نهایت و بی پایان چه که بر سم اخط و قرآن نوشته شده  
 الحمد لله الذي جعل الخط في كل خط خطا و اعني















ویش را بقای غیریکو کشنده و فاشین با نهایت بیعلامگی در قید تقطیع و با کمان سپرد  
سر در هوای در بند ترجیح اند فدا مرشان مجدست که فرمان شان بحشم  
مبذنی و جمال شان بر تبه که دین بصیرت دیدنی ست و لها را از موقوفات  
مسان و طیفه استفاده میا و زبان را از خامه خانه شان شاد و روان ممد جنیت سخوری  
بر پاست آمیزش شندیده و رخوه حروفش چون کجیده صفه ای بهل مرکب شکسته و  
سباط ذات اما که اش متواضعانه بر در مطالب نشسته زبی شگرفت نبای الهی که سکن  
شاهدان معانی و موطن تجرذ را دان کلام ربانی و وحی آسمانیت گاهی از حراتی  
صورت آبادی شگرفت پذیرا و زمانی از سحر حق توت و شدت گیرند کار کارا تا که با نظر  
و فرماندهی از نشان ناگزیرست و کدلیان درگاه حق را وسیله اظهار مافی الضمیر حریفی  
را بار کاروان سخن و در هر جا هر یکی ترجمان زبان نکته پردازان بر فن ست هم شاهد زیبا  
قدراست و هم کلمه چشام صد نشین جمال شیرست و هم پرده کشای اسرار الله اکبر این چه  
قدر است که از یک چشمه کلمه بخش چندین بحر بیکران جوینده و این چه کرم است که جهانی را  
شفق مافی الضمیر نیر پشیده عقل و در اندیش تخمین در کارگر بخش دایره آسمان جبر است  
بلکه در در یافت هر نقطه سوید ای زمین نیز سرگردان است اگر مستغرقان در بای عطایی نهایی  
در صد دادی محبت در آیند دلمان را کاسه دیو زه عطیه مجد و موعده باشد و زبان سوال لغا  
از که قدرت کالش حمد ست کشوده ازین احسان میایان چه توان گفت که با نهایت  
یدائی و کمال بویدائی که شرف خفا را در پرتو خورشید ظهورش یارائی پر افشانی نیست بنور  
جلاوت انبیا و سل چلیغ هدایت افروخته و طریق سلوک مسالک سنجاح و فلاح با حساد  
عباد و موحه خاکیان را با شراق انوار مجرات فروزان گوهر معدن اشباح بشر و مبین  
آیت ام الکتاب قضا و قدر اعنی رسول تقلین و نتیجه صفا و کبرای نشاتین انکشت نامی  
مقربان درگاه قدس و مشارالیه بحمان خلوت اش ساخته ماه تمام را از فروغ لاله نال  
عجای کمالش شکست در کار آمد ختمه و پرده خلاف ملل و ادیان را بقوت بازوی دین مستی  
یکسو انداخته صلی الله علیه و آله و سلم خصوصاً علی ابن عمه کاشفت غمه و مروج دینه و فاضی دین و موعود

خدایا که جسمی  
 خود بر خدایتان نشوید و  
 صفات را که هیچ آن بدی که  
 قطعتاً متصور میماند برادر  
 که محبوب آن سرور عاقل و  
 اینها خود را بنام شما **ع**  
 در مطلق صفات آنرا که در عالم  
 قابل یاد کردن و فخر و تکیه  
 بکس کردن چون صاحب جبر  
 سنی که شایسته و برتر است

کتابخانه عمومی مجلس شورای اسلامی  
تهران











۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

محبت کمال از کلمات رنگین کسوت عاویسی و بر بر کرده که در خضای حدائق سخن بهرالی مال  
نصاحت کشاید و دل معرفت سرشت صباقل قدرت جلای آینه گیتی نمایی اوده که شاید ضیاء  
تسلیم رمرت الهی جلوه ظهور نماید و بساط احتیاج امکان را بر بست بی نیازی و بر چرخ حمید فلک  
کمری را از اطلال غایتیه بر رو کشیده از خطوط شعاعی خوشید عالماتاب طنابهای قورق کشیده  
که یک گاه شوخ چشمان از انان رنگزد و کواکب یارش ریگ وان با وید جاده و جلال صحائف  
لبالی و ایا مش کورق از دیوان طغیاج ابلال منشوی از هیاه و بهی شان زهی فرید تعالی  
شانه اسد اکبر به زبان بلغای فصیح بیان در تو صیفش از چرخ و تاب کند انفس نار سا چون الهی  
در دامنه دلمای تجرد منتال مکان سیر را چون اندوین دام خاندانه چمن پرلی افشش با قوت را از  
آتش و آتش کسوت گل معنا پوشیده خاصیت شغولی ذکرش زبان سوسن ابر سر تاج عتبار کشیده جواه  
بلبلان از دیده بیدار شوق تماشای گلزار و در گریبان چمن سخیته و بنیر گشت باغ قدرت از سینه و  
آب بیداری و خواب در بر آمیخته دست قدرتش نه بر فاخته تیغ عاشق نوازی کشید و شعله عقد  
کیش نبردش بکافایت جالبه صبر عند لبان حبیب گلهای چمن بر هم دیده منشوی  
ساخته از لطف بی خالیکان به چار حد بخچ کن فکان به دیده ام پر از رنگ بوبه  
یک کل رعناست شب روزا و به چون دست مشت لبست لعل و راه اول از و مانده  
بفرنگها به کورق اند و فقر اور و در کار یک گل خود در دست ز باغش بهار به قدرتش اور و  
بزن بی تعب به دید صفت و راز چه تا یک شب به کوه و جو سر بر خط فرمان نهاد از رنگ  
کانش که لعل و ادب گل بر فراز بر شایع و چشم غیر انگین بطیب خلق اولب کشوده مهرستان  
ماند طلب کاران ماه نواز پشت با مگر درون جمال همان آرای او را با نغمت خطوط شعاعی  
مردم نموده خواب را عینک و زنجاری بیدار و لان ساخته که بان جزئیات آفرینش و اولی و نیم  
توانند وید و ازین گهستان نموده بی بود و گلهای بی اعتباری توانند چیدر شاد و ان کالبد  
انسان رستون آخوان و طناب عشق افرشته و از مایای تجلیات ظهور نقایح حجاب  
و پیش چهره جهان آرد و گشته کی را از سعه شوق چون داغ لاله بر تخت بلند پایه عزت خاکسته  
انشد بیایزد و دیگر بیایزد سپاهی داغ از دیده اعتبار می اندازد و خیال اگر خامه قاصه

[illegible]

بیان بازبان جوین از مدح شریع مگالی دلایید عیوب پوشیده خود را با گشت بگردم لکن با  
وزنگار عیب یوستی ما ازین آئینه نقص شسته نقص سعی زده و ده بد رگه عظمت که در حقیقت  
نمای اشیاست الفاس محبت چه تنه برم که چون نگاه از آئینه باز من روشنی و  
ای حسرت صفات تو بند زبان ما انگشت حیرت ست زبان درد بان ما با شوق  
دل چهره زخم که با آنکه چون جناب زبانم را آب کرده بازم برگشت به سحر مگر کف این آرزو  
میرا زو میست در زبانم وصف او چون بوی در برگ گل است میتوان از زمینین  
نام جانان بی سخن زهی و بی نعمت حقیقی که پیوسته از روز و شب مدح و الوان سر نده  
و تممت و در و زو یک از ماده احسان بیک نسبت رسانده خاک را در چله خاک  
چینه آدم بیک از کعبه حبیب که غراب اسرار و بدایع آثار گردانیده از پاینده ملت  
خاکساری با وج سعادت صاحب استباری رسانیده اجزای پریشان این غبار موجود را  
از رگه بر حیرت شیر از جمعیت است و باشاره گشت قلم منع اوراق حواس او یکدیگر میست  
آن طفل جلوه ز که هست و دریده قدرت او بود از خطاب انسانیت باج افتخار بر سر نهاده و تخریب  
خلافت عظمی از عناصر رابعه و روی پوشیده زلال نبوت و رسالت که ازین متوج حکمت است  
بجوش آمده بود و در جدول عروق اعتصاب انبای مسلین جاری ساخت چون ثوبت جان  
این زلال حیوان و گلزار وجود انسان بد یار غریب از ماری باشم سید شعیب مخلقت  
و در هم پیوسته ملکوت حدایت پذیرفت و از حوضه قلب مطهر بطلبی سر برآورد و از جوش  
سرخسار از دو جانب بیک محیط یعنی وجود گرامی رشوی بخش میدره باریک بین و دراک ما  
صدق معنی **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** که کلفت **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** چمن طراز گلشن علت غالی ایجاد و فلاح ارباب  
مسدود و قلع منع شد و او طائر بلند پرواز سدره المنتهای بالا دستی خمیر یایه سیرت  
وجود بلند بی وستی آفتاب جودش پیش از دیدن صبح ایجاد و تکوین و طلوع شرعیت  
اش سرچشمه نهار بنوعه اصول و فروع شب معرزش را مانند خسران از صبح علم آفتاب بیک  
بر سر و انجوم درخشان مع گوهر نگار فتح و فیروزی در برگه قماران ننگهای حوادث آلود  
آب و خلوص خوش و دل سفر لا مکان خیالی ستیش باز مانده تر از خجای جبریل است

این غبار رسیده و شاد است  
آورد عیب سلام  
باز نفع معنی خیر است  
اصول و فروع معنی  
معنی آن که بعضی از  
عرب از برای آن  
هفتاد و نه  
شعبه است  
جمع شعبه بیست و نه  
عبدی است  
عبدی و آنکه  
ای اگر بخواند  
تا فرمودی  
سید که این  
دیگر این  
ای اگر بخواند  
خدا ای خود را  
عینی خود را  
عزای آن حضرت  
که ازین



























دانسته در وقت تناسلی الفتو بحال سماعی و افو خارج و او را در انش را در وقت مرعی شد و در جهان  
ایام بختل مدام رزق مقدر این سیاه گشتان بیگانه گلی که عبارت از والد ماجد است و سماعی  
ارجبی را انتقال نموده و اما ان نزهت مع مطهر از غبار آرایش تبرکب محض می یکم میوه ای  
افشانه بهر لای رحمت بندگی مغفرت مفرو را اخلد جنت اختیار نمود و این تا بلطوط  
معاش با سامان اینکار را تحصیل کمال عاجز و دست چاره از برداشتن این و امر قضا  
عاجز گشت و چندی نیز بعد از وقوع این و شبیه که شرح مرارتش بیرون از وسعت گنجائی  
عبارت است چون بنور موسی خط کلید طلسم غلوت نشینی نشده بود و نقد جو جنس علم سودا  
می نمود تا بهک میله چه دو کسوت خط پوشیده و خاطر بهانه جوی خلیج العذرا گردید و در زمره  
محاسبات یوان انعام یافت چنانچه شیوه دنیا پرستان و پیشه خود شناسان باشد  
سهم خود سری رسا و فتنه بی طالب تناسلی گلزاران ماه سما گشت سگ نفس باندان  
نسیه ابو جیتان در تبه طلب که گردید و دل خواست خست تا حیات از وطن مالوفت سپید  
بیزن کشید و چون سبیل قفس تنگ شد که بعد از عمری بچن گلزار افتد سبیل صریح پروانه  
صد چرخ شد و اسقا علی قوای القمصونی اکام العفکه گوهر گران بهای  
حیات برای گانی مال میرانی که بوارث ناخلف خلقت شده باشد تلف میگردد و بدو  
بفریاد دل مظلوم که در اوقات افاده و پرده شکایت مینالید بیدارید و این شناسا  
باصتی که مبادا اوقات بالتمام تبارج بطالت و دو در سیاق سحر و لیلیق ایش  
گشایش بکار میرفت تا آنکه محمد احمد درین غنیمت پند طبع پند بگانه مقبول خاطر بر و جوان  
گشته بدین دو عینک ورنهای روشناس و در دوستان شد رفته رفیع بشری و بیب بندی  
صاحب مدان زمان محمد بساط اسرار عیار نقد بغیش شهراری گوهر گران بهای  
و بهیم و اناسی تا جداری نقش خاطر خود که غنیمت اقبال خال مراد و صوفیای شیم از سیم  
گلشن مجید بهار جاگیزی مرآت مینی نای صافی رای روشنخیزی که این کنه نیمه بندی  
پسندیده طبع دشوار قبول مشکل پسندی زلال کوثر بلند اقبالی و جوان خنجر گره کشای خفا  
سر دلم دشواری و سختی قوت بازوی قوی رای و نیرومندی آخرین پند عیب لاج

تبرکب محض می یکم میوه ای  
افشانه بهر لای رحمت  
معاش با سامان  
عاجز گشت و چندی  
عبارت است چون بنور  
می نمود تا بهک میله  
محاسبات یوان انعام  
سهم خود سری رسا  
نسیه ابو جیتان در  
بیزن کشید و چون  
صد چرخ شد و اسقا  
حیات برای گانی مال  
بفریاد دل مظلوم  
باصتی که مبادا  
گشایش بکار میرفت  
گشته بدین دو عینک  
صاحب مدان زمان  
و بهیم و اناسی تا  
گلشن مجید بهار  
پسندیده طبع دشوار  
سر دلم دشواری و

تبرکب محض می یکم میوه ای  
افشانه بهر لای رحمت  
معاش با سامان  
عاجز گشت و چندی  
عبارت است چون بنور  
می نمود تا بهک میله  
محاسبات یوان انعام  
سهم خود سری رسا  
نسیه ابو جیتان در  
بیزن کشید و چون  
صد چرخ شد و اسقا  
حیات برای گانی مال  
بفریاد دل مظلوم  
باصتی که مبادا  
گشایش بکار میرفت  
گشته بدین دو عینک  
صاحب مدان زمان  
و بهیم و اناسی تا  
گلشن مجید بهار  
پسندیده طبع دشوار  
سر دلم دشواری و

برتری و جندی مشاواب محل میوه درش و بیجاغت بر حسب آیات نبوت  
 و جملات مالک رقاب سلاطین مستخدم  
 نه و الخاقین السلطان الاعظم مالک رقاب الامم  
 سلطان و خاقان بادشاه بزرگتر مالک اردنهای گرد  
 سلاطین العرب و العجم ملکا صنادید ملوک  
 جایی بناد بادشاهان عرب و عجم جایی بناد واران و سادات  
 العالم حافظ البلاد ناصر العباد ملکی ظلم الظلم و العناد سرافع  
 عالم نمکبان ستم نادر و بزرگوار است کننده تاریخی علوم و دینی بلند کسند  
 منابر الشریعة النبویة ناصب آیات العلوم الدینیة  
 مسبرهای توحید نبوی استارنده کوشان های علمی دینی  
 حافظ جناح الرحمة الذی سددت له مسدده شفاء الاوبال  
 است کننده باز و می میرد استارنده و بویای اقبال است  
 معقول رجال الامال السلطان بن السلطان بن السلطان  
 جانی بناد و ارشدان آرد و بادشاه و بادشاه و بادشاه  
 بن السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان بن  
 الخاقان بن الخاقان بن الخاقان بن الخاقان بن  
 فروغ عالم رشید و ساه شاه فک مرتبه عباس شاه  
 در و بیست و بیست و بیست و بیست و بیست و بیست و بیست  
 با کیمیه و بیست و بیست و بیست و بیست و بیست و بیست  
 کسند و بیکار و بیست و بیست و بیست و بیست و بیست و بیست  
 است حال داشت بخاطر رسید که چون در علم عربیت رساله که جانی  
 اکبر سال حوده را بیکار و بیست و بیست و بیست و بیست و بیست  
 در ستم کیمیه و بیست و بیست و بیست و بیست و بیست و بیست

[illegible]



۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰

دست بدم نظاره تکار زلف نیکو بمان میناندا قدام تو صیف بیرون نمی آید چنان باری  
 قزاقان بر دازم و طلبی شوار ترو چه بیت تا نم زری سواد احکم که سالکانش با کمال  
 ماموشی سخن سروشادانش با وجود پوشیده و در بایند و در مجمع سخن طرازی این  
 رفیع حرفان چشم دیده و دران گوش و زبان بمان از او ای مقال خاموش می باشد  
 خط صیاد ویت که مانند چشم نیکو بمان حلقه دامنش و در گرد سر به پنهان و از لباسش نمای  
 محلی خام و او شش جمال معانی چون کواکب در شب تابا با نیست گلزار همیشه بهار است  
 که آتش میباید چید و دل قلم از سر خیمه حیوان جگر و کردش بر دواتره و گنج هر حرفی پر بویان  
 معانی را بفرستد عمارت سیزده شبستان کسی را میرسد که از سوختن دماغ شمع سواد  
 روشن کرده و بفرستد آن شمع پیش درین خطرات راه بچشمه سار معانی برده و کلام است  
 نه خرد و ان سلیمان شان بهمانای آن می آیند و مانند چمن پیرایان دست نوازش  
 بآبباری آن میکشند شادمانند عاقله بجان خطی که از زمین می باشد این سفینه و میدهد  
 نتیجه دست باد شاه گردون سه پیر و تنبال حروف نقیشت دست نشان صاحبقرانی  
 بی شبیه و نظیر است زری کجاست و بخت مکان که کسی بختش از شرف کنایه شرف را برود و بخت  
 مضامینش طاق قوایست را بخت میداند و دود مدادش باز و دومان نا بختی و معانی  
 در سید و اعجاز بر بیضای حضرت موسویست هر بختی چون خاتمه کعبه بنده گلزار از حور و دریا  
 میت ارمان در به خطی خط ازادی شما سلامان فدویت نشانست خط شریف بن  
 غلط سد طبع نشان در مانع امکان نموده است از شاخ طوبی در روضه جنان ابدان  
 شمارش از شما با خرد و از حیرت تعداد بیرونست نخست ازین آید بهتر نماید که بخند و  
 ن جمال با وجود اشتغال شغال اقلیم کمالات را یکس قلم سنج ساخته و در کتب شیخی  
 زسانه سلطانین پیش ساخته و دیگری آنکه عیار بندی مرکب از فلکان را تا چه عایت نشانست  
 است اگر بازای این نشود امتیاز و افتخار که علی مراد طویل و انبساط ریاضت و فخر  
 بن خاکسار است بعد و انفا من نقد حیات شمار ساز و دمان سیزده این شکر  
 زاری و مشغول الذمه و امه سپاس دار نیست اگر نه منبر خود گویند

بایتم جانان  
 قوت زشت خرد  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰



بودی من قاصر بیان سچ زبان تعریف و توصیف آن می نمودم و بن راه دور  
درار با قدم کدام بیان می پیو دم توفیق تماشا یافتگانرا چشم روشن و این خاطر  
گلشن غریب بهزده از گلزار حیفه و دیده عجب گلن از حویلیا خامه سر بالا کشد نقوشن بر تیره  
شب قدر از چهره عیان معانی را فرخنده بدر را چنین تابان ست نید انم از جا کردن یک عالم  
مطلب قالب انحراف تعجب نمایم با رنگینه خود را چون شد انی بیت جرت بر جرت افزایم و  
یکدل از آتش شکر گزاری در جوش زبان بیان بقضای عجز از آدمی آن خاموش بست  
یکجان جان خویش و چندان آن از روزگار کای جهان این جهان سازم شاره  
آرزو حصول موصول باد و **سایه که حس الامرا علی بر شعاع طیر**  
**نوشته شده** گیتی مجلس سخن از اسم ندگی تواند بود که نرم امکان چون چهره  
خویش بشتی بشا طکی و حرف کن ارسته و این حدیقه غریبه لازما از سبزه بیگانه  
نقصان ناما می پیراسته عناصر و موالیله با نظام این نرم و دلپذیر و بوسنان خلد نظیر  
چون میکاران چاک دست بر پا داشته و سائبان اطلالی که پیرت و آتش قدر بر فراز  
سکان این مصل والا فرشته از بار همیشه بهار این گلستان از حشمت خورشید و خشان  
و اما تابان آبداده و از رزق مقدر خوان نعم الوان پریش تماشا یان این گلزار  
بجز آن نهاده و صدر این مجلس با بوج و دوا فرج و خلاصه آفرینش و مقصود تماشای اهل  
سینش علت غالی ایجاد و نتیجه صفرا و کبرای مبداء و معاد و همین شروحه امکان فایده کسب  
مفاجع استعجاب منتخب کتاب نبوت بیت القصیده و یوان رسالت فص خاتم پیغمبری  
خاتم سلیمان برگزیدگی و برتری محمد عربی صلواة الله علیه و آله و شیرا جام قدرت الهی سبک  
الاهی بقوت شرع متین خضر لایهای طریق یقین کاسر بنای مرصع کتاب ناخدا ای شتی  
چای موده و نوب سدا الغالب منظر العجائب الغرائب میرالمومنین امام المتقین و عبودین  
متمن بنی طالب اولاد اطفال زینت بهار فرموده و بخانه فرمان این بوستان جنت نشان  
تمایک ایشان فرموده و نبات این برگزیدگان را در اساق این نرم منظم اجزاء و تولیت  
این مرغ صفت الفتاح نموده سفر شادگان سلسله جلیله صفویه که نوران حیران و ریاض

[illegible]

فیض شاد و لطیف کاشمش بر نیزه بانی را جز خوافی میسر و قریب و بعید را از مایه فی نوال  
افضالش را تبه بر سر و سر مقرر پوشیده رو بان معانی و پردگیان مضامین از تابش  
آفتاب انبیاش با نهایت احتجاب و راست را الفاظ تو بر نوعریان و مسجع و کرم  
و قافیه نکات با وجود سنگ باقتضای اخلاق بر رونق تابان زمین سخن مفتخ از هر چه  
خفا گردان بزم نگرش جان گوشش بر آواز آن نغمات تحمید و در سماع و آواز شگوهی بر آواز  
پایه قد را فدا و گان کوی گمنامی در بلند و ارتفاع کامل قدمان با ویه سعی بیدار می نویسد  
باند از پیشانی بر پیشانی فدا و گان و رشتاب و ریش و برق رقار آن و رشت پیمارا از اذن مگر می  
منش اقدام سبکپوشی و غلاب و وصل و نهمندان سر آمد و درین ارتکاب و مرج سگاش  
مقصود به و در آن دو برین را در هنگام تماشا می بتانند از زینش حشمت و رشتاب  
آیند مجیب نهالی که آب باری تربیتش از حقیقه دل بالا آید محبت و بر کنده و به سر کنده اند  
و بتاج اعتبار مانند حجاب منسوج باشد و بر زم اعتبار نیز بر آید و است از گان کاشمش  
نظر باصل سلسله از اجزای و مقامات و دست اندیشان حدید و نظر و راجع کرده و آتش را  
و از رستی او را که از فیض اندام و دریا نقش حاضر و شعل فروزان در لعل و آتش چون  
آوارگان غلغل آید و مکرده راهی از کجا پوی مالا حاصل خائب و خاسر و بهای  
از ذوق بفرمان نافرمانش چون امر اجوف از سینه مجذوف و طعنه و تلافی و تلافی  
بی اعانت تمکینش متوف و مکفوف خرم های حارشان از بیعت با کفایتی حتمت و آواز  
و دل تابان کوه اندیشان و هرزه و رایان از نارسانی عدالتش اضراب و یکم تعالی شد  
و جن بر مانده و غلام شانه که بیت المعمر اسکان را که در آراستگی چون طاق سپر و خوابار  
جفت نداشت بوجود و انرا از خود مقصود معمای آفرینش قبله بنیادی و پیش حلال  
انمار شاد و آب ایجاد و غیره صغرا و کبای میبدرام و معا و رسول نقلین و سحر و قضا  
خافیه بنجام الانبیا و سید الاصفیا <sup>ال</sup> مستزاد و انبیا و انبیا و انبیا و انبیا  
و سامع ساکنان ملا را علی رسانید از مرغ و غوغا شعر و کس مرشدش حقیق  
و سامع در باب مشاعر عجب بود و عظمه و انبیا و انبیا و انبیا و انبیا

[illegible]







[illegible]



با شکی نوشته شده طبعیت که فتنه شد شعرا فتنه جوین است ما شکی که می تواند نظر  
 و ادب و کمال و ذوق و فکر و خیال و موصوفی بدیده تامل می آرند بخوابند بین میاض طبعیت را  
 شجوه سخنان شجاع بر شاخ بلبلان گلستان بیان نمود آفتش از رنگ سر و خوشی طبع که با  
 محلبندی مدار در نظر بینندگان خواگرز انبیر برای مستنشینان بسیار سخن نازد از  
 قلعه و ناز آموختن آن ترست این بگفتند ولی بز خیال آید و هیچ بگوید مگر کلمات شیرین سخن  
 بای نقل محلب مستان عالی خوالی ترتیب نماید که بهت طبع و داغ می و مفر و داغ و کج فغان  
 میناید آموده باشد طبعیت مای ندیده ایم که نقشش بود در خون بیخه از شایسته شش اشعار با جود  
 سه و ذکر آن استقرار و متبع از هر صری از ارم صراط و قطری از افطار را مانند غرض آموختن معاشقه  
 و عباس آباد جلالت و شجاعت و قزوین نرم خونی و اهلبت و تبریز سلامتی و صحت و مشهد  
 مقدس سبحان فشان و شهادت و کر بلائی تشنه لبی و مغارت و چین بر خونی و ترکت و خطا  
 بی و دانی و عدم و موت و شیر از به اعمات عطف نهاد و عیا پور و عقوق اولاد و سپاهان  
 کثرت خنجر و دلا و کابشان آرزوی وصال و قندهار شیرین سخن و صلاوت و سبزواری و مغان  
 و قامت و بحرین و دیدگاه شاه و حیرت و شام غیبان نجسی و مغرب و کوه مکین  
 آب شاهان و مدینه الرسول پیغام وصال شتاقان و کرمان صبر یوبی و کرمان سکر  
 معشوق و دگر یوبی از بهر متاع که یافته برت خیال ستادان و دقت پیشه است  
 بسته ایسته آورده مذکور انتخاب به متاعی چنان پدنی دقت و استنادهای و ندان  
 بر جگر افشته و پوشیده نیست که قیامی شالی که در کارخانه خیال از وی سیب ان  
 و زلف تیان و خط گلچین کات با تمام رس و زلف تیان و نقه بانیکه از نیال سید  
 نبتان و زردی رنگ دل بانگهان اسخام باید نه بدان فتنش هوا بود که دست  
 قدرت ارباب صنعت بدمین آن رسد و از تظار گل و برگ آن هر شامی  
 نوی اعجوبه کاری و بدیع نگاری شد این باغ همیشه با کاستناب است که  
 انوری انوری ازین انوار و انیم می برگی ازین انوار و فودوسی انسانی زبان  
 اشجار و روئی نوری ازین انوار است چرا صاف باطنان روشن دان که تو می



نفس پر بر سر آمد و خلوتی که در کتب طریقه است و بیانی میان آنجا که انسان آمده اند و آنچه  
 این خواب بر بای محلی نموده و گویا در کتب است که فی خمار مانده نفس  
 از هم که در خواب خاک را به نیکو بر بای شاهوار قدرت کرده و صبح بوار که انفس  
 حیات که تعبیر از است که از کتم عدم میانی آب است و در و آب را غفلت است  
 در است از است که نان روزی خواران را در غفلت دارد و در گلی بر بهاری بر از ان سر را  
 زبانت که بظلمات باران نعمتهای الوان به و در مشمار و چیست رسانیدن رزق میانی  
 که است قدرت عنایت است بسایه سمان در گریه و این نعمه حقیقی با وجود  
 پاکیزه ان در ناب و در سستیان او را در و در رسانیدن و طائف و در و  
 میو غفلت خوان نعم فروست به نیکو می فرمان آمدن و در نفس نبات که در نگار بر بزرگ  
 خواب که شیره در حرکت می باشد از تعب خدمت شاه و در خواب و شش شاه میدار  
 و در حالت می در و خواب این حالت مخزن نفوذ و ارکان پد بان لطف پنهان  
 کو توانان تمامه آسمان بنیاد و خبر در از سر و روی برف و دم سر و می در میان نمونگر گما  
 به در می بای تختی است که در و در گرم خولی و چسبان اختلاطی تابستان و در هیچ دما می  
 نخست استخوان شمار زرد در شکم صیاد و قدرتش در سبای محیط و عمان چون ما  
 در خاک میبان و در ادنی شمع قدرتش زبان آتش میان سعله ازیم هم و در خطا بر  
 نموده از ان است نبات بفرمانش خاک خورده حیوان را چون و ارکان مهران  
 در شمع و در اوراق و عنایت می بر و در و در شمای درختان چون در گنگران  
 چاک بدست برای آسایش ناز و در و در گنگان روح در گنگما می بوستانی را می  
 منسج شاد و کاست طیور ز در و در خدمت به نیکو می در سینه با و در  
 تیند و غنچههای گما بهریت و سیاق و کصاف راه نمایش با پای بر امن  
 و چسبیده و کج بکوهن شایخ ابرافراز سب طیور بر آمده جلوه گر  
 می نمایند چراغ در حیان برق و لطف یلما می قطرات ریزان جواران  
 بر می نه بر و در و این رشته که تا بیده دست و دست قبا بای

نفس پر بر سر آمد و خلوتی که در کتب طریقه است و بیانی میان آنجا که انسان آمده اند و آنچه  
 این خواب بر بای محلی نموده و گویا در کتب است که فی خمار مانده نفس  
 از هم که در خواب خاک را به نیکو بر بای شاهوار قدرت کرده و صبح بوار که انفس  
 حیات که تعبیر از است که از کتم عدم میانی آب است و در و آب را غفلت است  
 در است از است که نان روزی خواران را در غفلت دارد و در گلی بر بهاری بر از ان سر را  
 زبانت که بظلمات باران نعمتهای الوان به و در مشمار و چیست رسانیدن رزق میانی  
 که است قدرت عنایت است بسایه سمان در گریه و این نعمه حقیقی با وجود  
 پاکیزه ان در ناب و در سستیان او را در و در رسانیدن و طائف و در و  
 میو غفلت خوان نعم فروست به نیکو می فرمان آمدن و در نفس نبات که در نگار بر بزرگ  
 خواب که شیره در حرکت می باشد از تعب خدمت شاه و در خواب و شش شاه میدار  
 و در حالت می در و خواب این حالت مخزن نفوذ و ارکان پد بان لطف پنهان  
 کو توانان تمامه آسمان بنیاد و خبر در از سر و روی برف و دم سر و می در میان نمونگر گما  
 به در می بای تختی است که در و در گرم خولی و چسبان اختلاطی تابستان و در هیچ دما می  
 نخست استخوان شمار زرد در شکم صیاد و قدرتش در سبای محیط و عمان چون ما  
 در خاک میبان و در ادنی شمع قدرتش زبان آتش میان سعله ازیم هم و در خطا بر  
 نموده از ان است نبات بفرمانش خاک خورده حیوان را چون و ارکان مهران  
 در شمع و در اوراق و عنایت می بر و در و در شمای درختان چون در گنگران  
 چاک بدست برای آسایش ناز و در و در گنگان روح در گنگما می بوستانی را می  
 منسج شاد و کاست طیور ز در و در خدمت به نیکو می در سینه با و در  
 تیند و غنچههای گما بهریت و سیاق و کصاف راه نمایش با پای بر امن  
 و چسبیده و کج بکوهن شایخ ابرافراز سب طیور بر آمده جلوه گر  
 می نمایند چراغ در حیان برق و لطف یلما می قطرات ریزان جواران  
 بر می نه بر و در و این رشته که تا بیده دست و دست قبا بای









روح فوت بدست سخن نیست غیر ازین تخت حسب الامر اعلی بحجت  
خامنه حشران نوشته اند از آثار مبارکی فال شریعت متد  
نبوی و حججی احوال ملت مطهره مصطفوی یکی است که بادشاه زمان مالک قاف  
دوران بقدرین قول و فعل اثبات دینداری و اطاعت و انقیاد را این  
جناب باری نماید و راه هدایت بر ساکنان طریق رسته گاری کشاید و ادای  
بر دست بهمت حق شناس و موجب اندواز صحف اعتقاد درست و عزیت صحیح سوره  
عزائم اخلاص خوانند اعمال ستوده اش مصداق اقوال و رسوخ عقیده اش ثابت  
گویایی کشاید حال باشد چشم خداشناسی روشن و ریاض شریعت پر درسی گلشن که اعلی  
سرت خدیو زمان فرمان فرمای ممالک و اح و ابدان صاحبقران مضرب پناه اعظم  
کشای قومی و گنگا گوهر بحر دقیقه یابی و انگیزی درقه الساج سلطنت پناهی و صاحب  
کلای کل جیهتیه بهار گلشن خلافت غلظی بنمال برومند حدیثه دولت بی منتی شعشعه نور  
جهان کنالی پیرایه پوشش عرایس و او بخشی و ملک آبی روشنی بخش چشم فتح و طغفه  
منظور انظار کما حکنان قصاص و قدر السلطان بن السلطان بن السلطان بنا  
السلطان بن السلطان بن الخاقان بن الخاقان بن الخاقان بن الخاقان  
**حیات** فخر من الملک کیستی ستانی شد صاحبقران عباس ثانی که ضیائی آفتاب  
جهانباب فلک سالن نوربانه تابان آسمان بدایت و ولایت اندر زمین معنی کوسی  
استیار پیشی از سد طبع بلبل ربوده اند و او هر ونواهی الهی اسع دریافت از سخن سرلیان  
خاصوشی مقال مخدرات حال آیات فوقانی شود و در برابر عال فرمان بشراست جان از  
حسن فعال و اعمال برادر بریان نموده و چون گلستان کتاب کریم و قرآن مجید که طلوعسان  
قدسی ایشان معالی در فضیلت آن فوج در پیرواز و عند لیان حکم و حکم بر شاخسار  
القفاطش برآورد و زمر مکالمی نماید آن شبی سرشت او و میانی و جلوه و کاوشاید به رفیع  
سبح الشانی بخواند کسی که یاد الله و تعالی مقصودها که انیسکه با شمار لوناگون عجز نماند میان جلالت  
بخش ایمان میداند بکار اوتون و ان قوت و است بهشت لا اوت معلی سوره طراسی این همیشه بهار

ارم گنج گشته نیر لال صاف اعتقادی که از چشمه سار خدا شنای تراوش

بوستان خلد عنوان گردید و حسب الکفر مان قصه جریان فلان غافل

نقوش این بوستان عجا باز شمار خلد شمار آسید که با شمار عمر و لوم و حصوا

الهی است شیعین کام باشند و در تعریف میرزا معزالدین

سهرشتانی سحر فزاوان معانی و خیالان قوافل آسمانی که از اوج اطلاق و ذروة

لا قیدی بسجل دریای قلوب عرفان و غیاة قلبیبت آزان اخوان چون ماه کسغان نزول

میفرمایند مانند اوراق انوار و نفوذ کمال عیار شمار در روشن و زازن انظار و عرف پیشگاه جیه

و کنا شعور و اشعار ذوی الاصابا طوره گرمی نمایند و چون خضر و الیاس در بحر قلوب

بیکر بولت بخطر از تردد و گنج پوی منی آساید و سوره درسیه

اندای حرف و لباس ترنمای نفوس و هواجس مشک

لحم ایشان را بنه لکال و پرواز و هم نشانی به پامانه نشا رباده

قاطعان طریق و راه بان است میباشند وین لب قشمر و این پویشیده پوسیده مانند از غایت

المنزاج مانند شخص مزاج که نتیجه با و امهات کثیر است با آن بریزد و گمان پوشیده رود و در رنگ

کل رخا با وجود اختلاف دم از اتحاد و نیز تند و از استخفاف و از تریاغ آنها از هیچ اغندال چون

صورت آینه ناخوش نماد نظر ناظران معانی در گویان می نمایند و از اینجا است که افلام مفر

نکاران را در اصلاح این طفل مزاجان که بشوخی جشی شدار و سبک جولائی شیم بهار

از خاصیت خوب ادیب و در رشته هطور و سطور است منظوم و منثور و مقایسه

نبض و رفیق المیشت طلب است چون زبان ردای ثقات بصفت بابت داری موصوف

و چون عقیبه سلاح بحفظ العجیب معروف میباشد و تکارندگان اخیر و اشعار که در

حقیقت منتخب بهترین طایفه از طوائف تجا و تحریک مستماع غذای روح و روان دراز

دایم بلکه لیلی و نشان شیرین حرکات معنی را خیمه ان طبعان با دیه و اوستی که خورشید

سیر خود می اندی رسانند شریک غالب شعوبان کارخانه خیال می باشد

و نسبت ماطلان کلام منساج قماش سخن نسبت کافر و شش به پیراییده چمن و

نیم بر این دوست میکان نیست است وین حال گویند که انجمنه جوان صفا  
 کالای رشته نمی پذیرد و در خیال عمری و خیر اندیشیش طاعت است امید مخصوصاً صومعه  
 ناقلاً فلان اندر نفع این معامله با و عائد گردد صدق این کلام صورت حال اعتراف  
 الطامی است که مودبانه و طیبانه و شفقتانه بحال کتبستان الفاظ و احوال  
 طبع محتاج غایت رب لطیف نبیب محمد طاهر و حبیب شریف رسیده  
 بخانه وقت پرد از چهره های این دوستیزگان نمود با وجود نهایت دقت بشراکت  
 و هر ای این مآثم بادی نبیب را غی و کمال آن را بیانی گفتیش و تحقیق و پژوهش  
 این بوستان پیراسته را شناسیده سیر و سیر وی صاحبان دریافت  
 اند - منت خود ساخته وقت به یک از توب زادگان مع

بواجب شناسنده افغانین خان آراسته بر باب  
 زبان را در دعوت مومنان طبیعت حضرت نبیب است و سلام  
 بهجت خاتمه جامع علمیه نوشته شده مع درو  
 که نسبت خرقه اش سلطنت اوستی و بر جامع مع پادشاهان تخریه نماید  
 جامع عباسی مسائل شرعی که اندوخته و دستوران آل رسول میرضیای یکی  
 بسوزان افلام رشته اند و هر قریب اس و نیجایلت آن بدل جود تقدیر ساینده  
 باشند و عیان حجت و دوستی خود را با اهل بیت و لطیفش این امر خالص ظاهر ساخته  
 یقین که منبج و تساج هر یک را جانشین جبری جدا از خزنه انعام عام الهی گراست خواه  
 شد در خاتمه شرح فاری که بر رساله  
 خلاصه احکام نوشته شده  
 ایکار انکار متظومه و حب اند بدمع علیه نشود و اگر حسنش یوسفی و تنج  
 و دلال زلیخانی باشد شفتگی دو وین و مارتقت کتب رسال هر یک  
 محتاج مشاطه پیرانش و آرائش و طیب متقابل و تصحیح میدارد و اندامانایان این  
 کاستان که سر اسر روی آذر روی تفکر و تدبر نمایند و اصلح هر یک از مطالب

بغیر از این ...

در این ...

منت مشاطه عرائس ...

در نوشتن میرزا فصیح

کتاب ...

در این ...



طاعت است چه خوش آئیده مینماید از دانش طرازیکه ادقچه و نکته بیانی را چون دل  
 در بر گیرد. اشدرن که طایافته و ادای نامی چندین ازین اشعار طریقی می رسد مباحث  
 از کمال <sup>بسیار یافته</sup> از ازل نه بند و اکنون چینی خواهیم که جلوه این سیاه پوستان را از کمال  
 معنی پیرانی ملاحظه فرماید و نامن طبع حدید افکاری که پیروی ادای نامی نازک را غار و پاید  
 سخن راجعت این میدانند دیگر و اچه جستیا ج گفتن حق تعالی بکار اشعار آن یگان آفاق  
 راجحان اما محکم میدانند و هر دو از ارتقا و اقتصاد بر سراج کمال گرفت کنا و البقی که بجا  
**در جواب عتوب عالم ملتان که بدو القفا خان**  
**قد نهاره نوشته شده** از لال عذب الفت و استقامت و مایه شین مودت و  
 می نامر محبت و آرمه ملتان که در حقیقت یکبارگی و شیوع دوستی و یگانگی تراوش ننوده اند  
 سحاب بهر ره افشردار که در ره یوسف شون بریا مین و از نظر با کشتاید فیض و در ازانی  
 دانسته و دشان طریق بیکبارگی و کلفت و هم تحمل طس از ریاض التیام و الفت گردید و  
 گوهر آبدار مراعات قرب و جوار که در اصداف الفاظ آن بحر مصداقت و ولا مکتون بود  
 بهر صحرای غمزه اندیشه دقت پیشه بدست آمد و پسند جوهری دریافت گردید بهر آفتاب نوازی  
 عالم کون پوشیده نیست که مراعات قرب جوار بعدلین عقل و نقل بر ذمت بهت کما خیرم  
 و اصناف بنی آدم عموماً و محکام و کارکنان شعور که این معنی ازین گروه خیریت پرتو  
 تقدسی بجای فرمایا و بر ایامی نماید خصوصاً واجب و لازم است که پیوسته بادریافتگان  
 این امر خیر انجام سلسله حینان از تباط و التیام می باشد لکن ابایالت پناه مسلمان  
 که فلاح ابواب آن شده بود ساک طریقی آشنائی گردیده چون شمیم این معنی از بوستان  
 طور آن و الاجتهاد بنشام اطلاع و آگاهی نموده بود و با مقتضای ظاهر در آن شیوه خود واری نموده  
 الحال که آن دقیقه شناس حر از قصب <sup>است</sup> الفضل <sup>است</sup> لا تقدم نموده بادی این امر شریعت  
 شده اند برین خیر خواه عباد الله تیر لازم است که مراعات این امر و شیوع که متعارف و حال  
 شریف و وضع و رفع قطع است نماید در باب جنباسی که فلاتی با تمام آن ماسو است نهاده می  
 فرموده بودند که تفصیل آن نظر فلان <sup>است</sup> بهر تعب فرمودند که با وجود حق و ابرار سلیمان و درار

بروج برتری و شرف تحصیل اجناس بطور تجرد و دیگر در نظر آشنایان و دیار گنجی بر دین گنجی  
ست ناسبتی که در کجی آن بود که فی تکلفانه از سر کار آن تجرد متاع و دقیقتهای طلا و غیره  
تجرب بود که تجار خریدار به طرفی از امارت و قطری از اقطار که روانه میگردیدند  
شایسته و آت شمس میبود و قوت آن جماعت است بعضی تقصیری از منسوبان درگاه والا  
بایافت می نمایند به باب تخریب خدمت سگالی خود را برای ستادگان پایتخت سریر  
مخلدقت مصیبت ظاهر میگرداند و تخریب زبان است که بعد از اطلاق آن در میسمای طرز دانی  
بر تفصیل فرور و ابدا سوال سلطین حجت کیمن را منظورند آشته بفرستادن اجناس  
مقصود فایده ابواب گنجی نگردیده اندیقین حاصل است که وقوع فلان مقدمه که در نظر  
و امای سلطین پیران واقعی ندارد و محض ساس و بهستی که بجای چندین بادشاه وقت  
تجربقت تمکات شایسته یافته باشد نخواهد گردید و نواب فلان  
ازین مسئله کوه اندیشیان چیزی دیگر ملحوظ منظور بود منظور چنانچه  
زمان نواب فلان این خرابه ببقیر باعث گرد و گودگی منهل عذاب و دوستی طرفین نشانه  
بود و نخواهد شد و اند از منتهی شدن آند بار نامه بود و مختار به شکر استوار و دوستی  
قدیم ارسال داشته چون دنیا و مافیاد را نظر بر تیشان آید اعلام فرموده بودند که  
سترواد آن ملک بغیر ازین مطلبی نموده و چنان نیست که این حرکت موجب ترزل  
ارکان دوستی قدیم شده باشد و هر یک نفاس ملای که فرستم اختصاص بران گشیده  
شود و در عوض تصرف کارکنان آن دولت عظیم الارکان داده خواهد شد و از آن طرف  
بغیر از ترک آشنائی و بیگانهی امری ملحوظ نگردیده و با وجود وقوع این مرتب طلب داشتن  
اجناس مفصله از اقتضای ظایر دور می نمود و چون در باب رفع کلفت نجاسین و اسلار  
نات به سیم باین تیه ندیش محب داشتند معلوم میبود و در بخاطر دوستی اندیش  
نشان میسر که چون چشمة سارکت دلی تحت حرکت آن مرتب عبارت بود و کلفت گشته  
گردید و مناج باب گنجی و دوستی با شکر به تیرب جواب نامه که  
قبس ازین فرستاده شده بود و در سده حیان مصادقت و موالات گردید



عزیز نام خندان بیخیز غلام برادران فغان

پادشاهان سعادت یقین واجب و لازم و فرض و محتاج است که در ضمن رعایت رعایت  
خالق اسم جان و فرمان پذیر بی پادشاه دوران بوقوع آید با سینه ن  
بنابر مراعات رفاه حال عباد و امنیت و آسایش بلاد و بیاض و سق و راجع به عباد  
فیما بین پادشاهان طرفین و سلاطین بجانبین گسترده و افزاشته و سرشته نقاض و خلاف  
بجمل حکمت اینهاست است لند از بدو و وقوع این امر شریف منوبان این دولت ابدیت ازیم  
نقص این ولاد بازخواست بنده کان اشرف و اقدس و علی مرتکب امیکه متانی این دوستی  
نگریده اگر خلاف آدانی از اگر آید نهاده که از تحت طینت همواره در صدد آزار و اضرا خلافت  
اند بطور رسید ما دیده و ناشینده انگاشته اند و این معنی موجب زیاده تجارت آن ناعات  
اندیش کشته بیشتر از پیش سلسله جیبان مفسد و شرور شده اند و خود را بصفتون الکفنه  
منازعه لعن الله من افتر علیهم باخواست نشاء اولی و آخری در آورده اند با آنکه  
درین اوقات نقی سلطان که یکی از زمینداران اگر او سر رشته فتنه و فساد است مکرر  
بسر راه تجار و مترودین و آن آمده سلیغی خلیفه از مال ایشان در معرض بنیب و بغما در آورده  
و چندی را نیز بیغی بی پروائی مقتول گردانیده و با آنکه گوشمال و اسخرد اموال از ایادی  
تصف آن کوه اندیشان بدمال به نیروی اقبال نیز و مال مصون از اختلال یا سهل و جوه  
مقدور و میسورست بقصور اینکه مسند اتمانی این امر محمول بر نقض عهد و پیمان گردد و  
بنده کان این دولت حکم در صدد قطع و قطع او در نیامده مکرر در آن باب بحکام جلیل القدر  
سابق و لاحق و آن اعلام نموده مترصد آن می بودند که حکام و آن بتیسه باخواست  
آن خار راه از راه مسلمانان متلع و متع نمایند اما موزع بعد از اینکه بدربار اقبال عرض  
سند و بتیسه خواهم نمود متک حجت در مقام تادیب او در نیامد و او اجمال ایشان  
درین امر باعث زیاده تجارت او شده در نیول دیگر ارتکاب این قسم امری شیع  
بموجب سوره کینه از عباد اندر از غرض تیغ هلاک ساخته بعضی از محصولات الکمار متعلقه  
این حد و در معرض نقض در آورده اسباب و احوال جمعی نیامد و روز  
روز بیشتر از پیشتر مواد خود دسری و گمراهی و طغیان گردیده و مواد را مگر در نا

[illegible][illegible]

بجای هر یک از اینها در هر سال تجدید می نمایند بعضی مطالب که ایشان از ظاهر  
باشد یا بهر فرصت تزیین و تادیب آن ناخود شناس قیام نمایند و چون امر شریفه رفته  
منتهی مقامی که دیگر و در این معنی بسیار محال است نموده موجب مناقشات حظه نشود  
لذا این خیر خواه بحجت استوار و راه حروف از باب غرض حقیقت حال او را در معرض  
اطلاع و اعلان در آورده اگر از جانب محنت آنجناب دفع و دفع او خواهند نمود و دانست که بعضی  
نمایند که باین امر قیام نموده براه این نگذارند که در گذار همیشه بهای صلح بقیه نمایان آید و این  
معاذ الله و از این پایه بلند استغفال و موافق نیاید که این نوع است اسرار انجام بیت  
امر نباشد چون حقیقت واقع در معرض ابلاغ در آمده و یقین حاصل است که احتمال نقص  
عهد را بنظر راه نخواهند داد این خیر خواه سهل و سحر را باقیه و محقق آورده و بار  
در غرض که من بعد دیگر آن قسم نگذارد و اقیه طلب را محال تر و نداده بعون الله

۴۱۱. با تش از میان قطع و قطع خواهد کرد و کتابی که از جانب میرزا  
۴۱۲. محی اعتماد الیه و له بصفت در خان نوشته شده

مرات پاره نهائی سبھی لعبتان دوستی و محبت و مکار و نیش بهار بار بار اظهار التیام  
والت اعنی ریمه کریمه که صفدر خان ارسال داشته بودند در پنجاسیکه اعلی حضرت  
والا تبار خدیو سکندر لشکر جم اقدار فضل خاتم سلیمان فی ظل خورشید فروغ حضرت سبحانی  
اشرف و اقدس خاطر بایون از امور ملک پیرانی من جمیع الوجوه جمع فرموده بطی بادرناه  
والاجاه روم را رخصت الفراف ارزانی داشته بودند و التویه دولت و اعلام اقبال  
بفیروزی و اجلال بدر السلطنت اصفهان که مقر سلطنت و مرکز داوره بهمانانی و فضل  
ست نهضت می نمود رسید و از ششم تسیم کیا دلی و دمان پنجمای گلبن اختا و لبریز  
تسم گردید آنچه در باب تجدید مراسم اتحاد و الفت که از بدو طلوع غیر عالم تاب ملت  
ابد فروغ این طبقه علیه فطوره راه جهان آرای آئسله جلیله که چون خلافت خورشید و ماه  
مقتضای ذات فیما بین میشد و حکم بوده غماشته خاند طلب نگارنده بود و لکن در عالم اتباع  
که اجزای آن برشته دوستی و دوست در گردن آمیزش هم دارند چه چیز شیب و تلبیه اذیت و الت

[illegible]

کتابخانه عمومی  
موسسه  
تاریخ  
مطالعات  
مطالعات





۱۲۱ معنی نامه موالات رقم خلان که درینو لا چراغ افروز محفل استیلاف والیام ویزم کرد

مجلس نیاید و نظام شود و در سایه آن نو بهار کتالی از باطلستان محبت در پیزار و عذایب شوق  
مکالمه غایبان در پر وایز و محقق در عالم طغری و نشا پیولانی باریک بنیان دقیقه شناس بهر از دوستی  
و محبت هر ی نشان نداده اند و چون چهر شریف تر ازین نمی تواند بود که نو بهار عیش صغیر و کبیر خزان  
محنت داند و در بنا و پیر فیض شکر خنده و این صانع صادق نفس سپید خوشک یکم بعد گاری نماید  
الهی است حکامین بنای شریع البیان کوشش نماید فلم علالت مرسته که رنگ طراز از نارگستان  
مصدافت و موالات است درین همیشه بار نامرست خنجر نکاشته بود که شخصی را قبل ازین مطلب  
خبر برده کار بر مرستاده بود و بدین بل مقصود ابرحیت خود آموخت و رفت مشار الیه شری خوشتر بدین  
دقیقه شناس که وقف مصاحبه و جمهور را مخفی نخواهد بود که در آن سال بابر و قیام آفت و  
سمنج کلغی که فیما بین بادشاهان جسد افتد و رونو. و بود خبر که حاصل و نتیجه بی آن  
ندامت ملخ و ناوار بود و بدین عرض قدام این ماز و مصلحت جرات بین نندگان و تقدیر بود  
دائرة قابلیت عرض بیرون بودند و در عطف که تراخی و تعویج مانده و الاطایه است که این مقصد  
قابل آن نبود که تلخی مضائقه و الباقی بیت را مررت آموزد و در باب آموخت و فاضل که در  
حقیقت متابع روی دست ایشان اوصاف جمیل بادشاهان دوی الاقدار است نه رایا که بناس  
عذب دوستی قدیم تبارکی بشعوبش فساد صاف و غبار آلوده شده بود و نه بدین ایام هیچ جوین  
الوجه سباب صدور و در دین جماعت شده و خواهد شد و تیر چکه و باب صدقیت و محبت الیام  
و بنیلاف این طبقه علیه و آن دو دمان ولایت نشان که فلهامانی و آمال جهانیا است تخریر با فیه بود  
بر اوقافان و تبارکای مخفی نیست که مقتضای **بِالْوَدِّ يَتَكَمَّرُ الْجَمَاعَاتُ** زنجیر پیوستنی بن علی  
نیل آن مانند جانب بیان بی پایاست کلشن افعال آن دولت قویة القویم است و زیاده و افتد و اند  
آمار مودت این دو دمان و الا و ده اقبال نشان آن دولت خضرت و انصارت پذیرفته  
درین صورت تخریب این قسم بنای مستحبت الارکان که حوادث روزگار و در فکر زلزل  
آن سر در گریان و گشت حیرت در دمان ماده به و با فساد و نازل آسای چن نشانی  
که والد و کرب النوع اوج بود و وارده خبر نه نامرسوم و استند و بدان سبب است

واقعه ای نمود از اشرفات نظام خورشید انوار جامع کمالات کونی والهی و شرف و ابرام  
 سفیدی و سیاهی اعلی حضرت خاقان گیتیستان علین اشیا بیابان مرتبه که منظور  
 از نظار جهان است رسیده و حق نعمتهای چندین ساله را بنیاد و بنیاد انباشته  
 از طریق محبت و آداب دوستی بسیار میدی نمود و هرگاه حق چندین ساله نعمت را فراموش  
 که حقوق نعمت چندین روز را بطریق اولی نخواهد داشت و این قسم شخصی چگونه  
 محل اعتماد تواند بود اگر اعلی حضرت فرمان فرمای تعلیم دانش و پیش منتخب مجموعه افروز  
 نواب خاقان رضوان مکان فردوس اشیا را امری ظلم و دوستی بخاطر مبارک  
 می رسید با وجود وقوع این قسم امور که هر یک از آن به تنهایی علت تمامه کلفت بی اندازه  
 بود آن عمده واقفان اسرار ملک پیرانی را بعنوانیک میداند رخصت الضراف از زانی  
 فی فرمودند درین صورت با وجود وقوع این قسم قضایا بتقدیم مراسم تنبیت و توفیق  
 و از هم دوستی بود و آنچه در باب خرد سالیهای آن بزرگ کرده افزود کار باعث آرایش و  
 آرایش روزگار و بارگشتن شاهزاده و الالباب و جنود چغتایی در معرض البلاغ در آمده بود و هرگز  
 بزرگ مستور نیست که از آغاز این دولت موصوفه البیان که نیز عالم افزو جهانگیری یرج  
 شرف خود که عبارت از دودمان عالی تبار این کامکاران مدار عالی مقدار است  
 تحویل نموده خاقان بلند مکان یکتا و هر دریای خلافت سیف سسلول بازوی  
 ولایت علین اشیا بیابان فردوس مکانی صاحبقرانی در دوازده سالگی بپروزی  
 بر حجه استیلا و افتد از رتبه فرمان رویان اطراف و الکاف را در ریفه اطاعت و جود  
 شیده بودند بعد از آن بحال آن بجای که گوهر عز و علی بصدف عالم بقا فرازنده  
 سیر و گاه منظر الطاف بیابان حضرت اله نواب بخت مکان علین اشیا  
 در ده سالگی بمقتضای **أَوَّلُ مَا سَرَّكَ الْبَيْتُ** مستعد امور سلطنت و جهانبانی  
 شده و بعد از دامن افشانی آن جناب بطریق آرایش نشان عسکری روان بخش قالب نموده  
 صاحبکامی زلال شیرجوان کامی نواب گیتیستان فردوس مکان در سن هفده سالگی و اعلی حضرت  
 خاقان رضوان بارگاه خیر دین مدبور روشنی افروزی چرخ دولت افزو غم گردیده اند و اخلاص و جود

[illegible]

و سر بلندی و جان فشاری لشکر قیامت از قول باش نصرت تملاش کرد شیوه شجاعت و بیست  
 از شجاعت روزگار ستاز و از تیغ شعله ابر و ششای بخش چراغ انجا از اندک است این طبقه علیه از قوت  
 اقامتی و نوکریست که خردی و بزرگی مقهور باشد بلکه از حق زدن بخدا بی روی و میگردند حیات  
 شما میباید و حقیقت جرات مجالفت و خلاص عساکر طرفین معلوم بگمانست بهتر است که پند یاب پیغمبر  
 گفتگو نموده از آن مقوله حرفی نگویند و شود و الله الحمد و الله که علی حضرت ظل الهی در یک دیده آگاهی با  
 ستان شما ان فی الاقدار کام بخش فدیای بسیار چهرت ملک شان آفتاب و زنده و عظمت  
 و شان خلف صدق ایضا اظهار نظر الطاف بسیار این حضرت کرد که در میان از ده اندک بقضا جوییم  
 که لازم ذات این سلسله علیه است گوی دانش از میرزا و خردوان بوده اند و قطع فصل مهمام نام منوط  
 برای رزین آن برگزیده نفس و آفاق است از بد و جلوس اوزنگ بیدار بهمانانی ارکان بی دولت  
 و اع ۱۱ حضرت مسطر الوفا قنلباش در مقام بندگی و اطاعت و انقیاد و وفای برباری برینتر  
 زنده علی از روی خاطر آنست که چون بقضای تقدیرت ازلی از قوت عظیم جاسپاری رکاب نیست  
 خاقان ضوان مکان خلدیر بر فردوس میسر و مایه اند بلای فی قدر که نقد جانزاد را به برگزیده میدان  
 صرف نمائید که از عهد غفرانی اعشار و اندکی از بسیار اخلاص و اعتقاد و فی بیرون آمده باشند و حقیقت مصاحبه  
 بادشاه الامام و مسمو و مرده خواهد بود که تمنی از قوت عظیم دانست با وجود کثرت حیثیت نهایت قدرت و  
 کمال استقلال مگر احکام بالمری و حد ولایت خود نوشته در تئید برای صلح و صلاح نهایت مبالغه نموده بود که دنیا  
 چنان نمایند که لوری منافی امور مصالح و میان باشد و توقع باید و در طی این است هیچ ساخته بود که باطلی بختم گزارا سخن  
 شناس و قیقه یاب بجهت تقدیم لوازم تمیز و تعزیت و ستاده خواهد شد و بگردد انصاف که جهان با کجانی ای نام نهاد  
 باید ایچ بدشاه الامام و بر خصص نظر از او ایچ گزین نمود بانی و ستاد و ایچ گوید که بر وفق  
 ضای فدیایان بیدار غلظت علی باشد واقع نیست نهال آفاق جلیان از فروع خورشید باشد چنان آید و نه است پخته  
 البویکاتبات را که حقیقت از مقوله کمالیات و جانبیت مفتوح دشته اربع مهمات ممنون زنده که بیزو  
 اقبال بیزوال صوت انجام باید که کتابت بیکی از آشنایان خود نوشته اند  
 چون سلام دوستانه را در تجدید حسن قدیم تاثیر دعای یوسف در حق زلیخا و دعای یارانه  
 را در حیا می رسوم عافیت و برینه اعجاز مسیحیامی باشد که از ابور و دبشهر صحت

در  
 این  
 کتاب  
 از  
 قوت  
 عظیم  
 جاسپاری  
 رکاب  
 نیست  
 خاقان  
 ضوان  
 مکان  
 خلدیر  
 بر فردوس  
 میسر و  
 مایه  
 اند بلای  
 فی قدر  
 که نقد  
 جانزاد  
 را به  
 برگزیده  
 میدان  
 صرف  
 نمائید  
 که از  
 عهد  
 غفرانی  
 اعشار  
 و اندکی  
 از بسیار  
 اخلاص  
 و اعتقاد  
 و فی  
 بیرون  
 آمده  
 باشند  
 و حقیقت  
 مصاحبه  
 بادشاه  
 الامام  
 و مسمو  
 و مرده  
 خواهد  
 بود  
 که تمنی  
 از قوت  
 عظیم  
 دانست  
 با وجود  
 کثرت  
 حیثیت  
 نهایت  
 قدرت  
 و کمال  
 استقلال  
 مگر  
 احکام  
 بالمری  
 و حد  
 ولایت  
 خود  
 نوشته  
 در تئید  
 برای  
 صلح  
 و صلاح  
 نهایت  
 مبالغه  
 نموده  
 بود که  
 دنیا  
 چنان  
 نمایند  
 که لوری  
 منافی  
 امور  
 مصالح  
 و میان  
 باشد  
 و توقع  
 باید  
 و در  
 طی  
 این  
 است  
 هیچ  
 ساخته  
 بود  
 که باطلی  
 بختم  
 گزارا  
 سخن  
 شناس  
 و قیقه  
 یاب  
 بجهت  
 تقدیم  
 لوازم  
 تمیز  
 و تعزیت  
 و ستاده  
 خواهد  
 شد  
 و بگردد  
 انصاف  
 که  
 جهان  
 با  
 کجانی  
 ای  
 نام  
 نهاد  
 باید  
 ایچ  
 بدشاه  
 الامام  
 و بر  
 خصص  
 نظر  
 از  
 او  
 ایچ  
 گزین  
 نمود  
 بانی  
 و ستاد  
 و ایچ  
 گوید  
 که  
 بر  
 وفق  
 ضای  
 فدیایان  
 بیدار  
 غلظت  
 علی  
 باشد  
 واقع  
 نیست  
 نهال  
 آفاق  
 جلیان  
 از  
 فروع  
 خورشید  
 باشد  
 چنان  
 آید  
 و نه  
 است  
 پخته  
 البویکاتبات  
 را  
 که  
 حقیقت  
 از  
 مقوله  
 کمالیات  
 و جانبیت  
 مفتوح  
 دشته  
 اربع  
 مهمات  
 ممنون  
 زنده  
 که  
 بیزو  
 اقبال  
 بیزوال  
 صوت  
 انجام  
 باید  
 که  
 کتابت  
 بیکی  
 از  
 آشنایان  
 خود  
 نوشته  
 اند  
 چون  
 سلام  
 دوستانه  
 را  
 در  
 تجدید  
 حسن  
 قدیم  
 تاثیر  
 دعای  
 یوسف  
 در  
 حق  
 زلیخا  
 و دعای  
 یارانه  
 را  
 در  
 حیا  
 می  
 رسوم  
 عافیت  
 و برینه  
 اعجاز  
 مسیحیامی  
 باشد  
 که  
 از  
 ابور  
 و دبشهر  
 صحت

و آن تشريف يعنى نام موجود حاتم که بطراز تفسيل يوسف بنی ابراهيم يعقوب مطر است دل  
 مشتاق که ساکن بیت احزن است تیان بوده در انتظار از آمدن احمد و الهه که بخور حبه بید  
 دار السلام آشنائی بمجاری صحت ستوده آن سرگروه ارباب دریافت چون حدقه دید  
 اصحابش بنور انوار معبود از دست انداز خزان سرزمین آیدام مستور است امید که همواره  
 از اصحاب عین الکمال و حصین حصین عزرا الی محفوظ باشد حال خلص بعون عنایت رحمت  
 بر وجهی گذر است در بر روی ترددات خاطر السینه و در حصار توکل نشسته گوش بر آواز منبشیر غنمی می باشد  
 و از برای دل بهانه جوایزچ دست آویز تشلی می تراشد بخاطر خیال میرسد که نقد فکری که درین  
 ایام از معدن طبیعت استخراج نموده بکج اصلاح خدام رسا چون ضیق وقت مانع از ارسال تمام  
 آن بود آنچه میسر گردید روانه بزم موفور الشرف بنویس اصلاح محلی ساخته پیوسته با اعلام صحت مزاج  
 و ارسال بر بچه گان طبع و ملج مخلصان را بدین منت خواهند ساخت **آیتائی که**  
**سجای غلچان سر را در باغیان نوشته غرض مخلصان**  
 همادق الوالدانکه بچندین لا ایتنا در ضیق عدد اجماع چون بران سلم مسلم دشمنان است و ازینجاست  
 که خاتم قاضیان در صدد نقد و انقلاب حلیله و اوصاف جمیله بی پایان آن عظیم الشان  
 رسیح الارکان که از تقو که بخندین در یاد رجو و پیو دن چون بسوی در نمی آید خاموشی  
 در مقام بیان ابریکه از وسع نطاق نظن خارج باشد زانب مناب طالع لسان میباشد  
 چه آنچه در طوطا زبان نکند عجز سخن طراز زبان بزیبائی ادای آن می نماید لند اعطف عنان  
 ازان وادی بی پایان نمود و بر آت ضمیه خورشید ضیا که از محفل عنایات خالق ارض و سما بجلی  
 ست نقش و منطبع خواهد بود که رستن منزه از زمین فاضلین بعد از بارشش اطلالان باران  
 بی پایان زبان بشکر حسان و ادای شکر بر آت نشان انربسان کشودن است و درین  
 صورت پوشیده نخواهد بود و منطبق بود آن حاوی لطف عیم راه گاه بهره مندی از دریافت  
 حاصل نموده باشد چه بیا درین ان لطف غیر مترقب خواهد بود و غیرین در بای عرق خجلت  
 را اگر فراغی از دست و یازدن حاصل آید خبر بدعای تقائی ذات ستوده صفات دوم  
 است که تیره انجات ازین مجرکی بر نمی آید امید که پیوسته عساده زکی و مسند بزرگی

[illegible]

قدر دانی و مخلص پروری بوجود دسانی گرامی بفرین و آرد استه بوده همواره محسوسات و اعجابان باشند و دینی نواز شامه های انطاری با شرافت طلوع و طبع انجیح اعتدال و رفع غبار آن کلال رخسار سجا لطیف لایزال شده بود و شرب برین شکر حاف را اگر آن تریاق قرین منیو د حال برگزیدگان افغانی توائب و شوازمی بود گو ای دل حقیقت مترل آنجا لجا به که با وجود یکجایی و یکتادلی باز شهادت علیین ست در ثبوت دعوی خلوص عقیدت این اخلاص کشش کافی نحو بد بود چه خبر بد متاع خلوص عقیدت اندکان به و نیتی که در گو کساد می گم شده باشد ثنائی این شهن خارق عادات است مورد این احسان جیبان قدر آن ندانند و صحت ذات شریف چنین قدر دانی را قوری عظیم شمارد و بچه زبان از عمد و شکر مرزده صحت ذات کامله اسبیات ملکی ملکات بیرون آید صاحب بحرمان سلف اوق عصمت ظاهر است که این را وین شین کچ از و را از آمد و ست در مسو بان آن عالمینان وال ملکات ملاع حاصل نمیتواند شد اگر در ارسال اخلاص نامه تقصیری شده باشد که عیم عذر آن عاهد شکسته را فرقه سلامتی و دوست کامی آن مرکز از اثره کمونی و ملکی ضغالی سجا شومبانی انسانی ست توقع دارد که کوتاهی این طرف درین قسم امور که معلوم خاطر در این مقام ست بعضو مقرون و با ستم از رسیدن مرز و جبهه این کسر می باشد آفتاب پایتائشان از آفتاب و سیاه تواند و ابدی اطلیل باد **گفتار سبک بو تریر خراسان نوشته** اند ما ربین کابیز متطس و در کتب بقیه منفی باد و بولور آمد شد روان و زلال منوج بلاغت که از عین خامه و دوات آن منتخب دوستان در دوران آمده بود آتش لگان وادی شوق را عذب الیایان و رطب لالسان گردانید چون شیم پیرین که بعد از شین بوسنی و حبب نصیب ارغمی تالاج عیقوبی گرد و نهال زنتاش در از آید از خورشک سال و ماغ و دران پایر است که زیر شش رک ابر خامه باران طراوت گفتگی تواند یافت لیکن باغیر از و غن نقیسه قهیمه شکنجه الفواج و درستان در می نمیتواند داشت قوافل روح آن گلدرسته و الا متعاقب اختلاف شمال و مسامتوا تر یاد **مکتوبه لعل لجا به جلیخان سردار آذربایجان** نوشته شده پیوسته سنده دولت و کامرانی در زیران و کسب حصول مطالبه این مویا بکام خواش دروستان با و سواد مدا و خامه محبت طر از بهشتیان





بایا مکان مقدس در مینویر و تنویر مشک و شستو مقین که لایمان را با لود و خاک لازم باشد و خود را بپوشد و بپوشد  
پایه شد آمد بدکتابیکه بعالمجاه حاجی علیخان سردار اوربا بجان نوحه

تا نسیج دارانی وجود و کارگاه اسکان بتار زین فروغ مهر تاج عاجه را بخت گنجاف طلال  
و انوار و قماش شب ندر روز نسیج منار را با ندره قاصت هر یک که ماکن ان سیج خشیان با تمام  
به ساند دست و لب باز و شوی کتبی می دکار و هیئت مشو تحصیل ملل عید غایت و ان جان سیج  
حال مال خدام و الامقام سیج المکان فیج الارکان عظیم الشان جانداروی قباله و ارباب کمال  
نضارت بخشیده و کان مخطط سال افضل فضال طراز ذروه ارفا تمام مجده اعتداد سیج و سیج

کسی سی رده الساج شیر و می و برتری سر لوم دیوان و سی فال مراد و قمار ان ندان کسی ده از  
طوارق حدیان حوادث دوران را باب بدر بلوح عرض می نگار و که در حینکه بین خود من بچینک  
ما می پاپان نگذارد و در میداری بی انتمای ماضی و غابر سار و که آیا بچینک شیشه غایت  
به بطریق خرق عابد سوال فرمان محمد پیمان جوش و دریایی عجب کاری بچینک شیشه غایت

در خرق و انکون جنگ هند و غزالان و ششی سر برین یایی سبک لانی در کند دست و چو جوی جبهه  
منه و یان استا جیون و بنیان میکشاید و ششم سپهری از مصلحه جو حسن رعایت تسکین بچینک  
ساکنان او به بیت الاحزان می آید که درین آینه میر خاوه اعجاز نگار چون از خصه نوبه بار که از ششم  
کل سبیل می باشد و باغ آگاهی رسید صبح صادق بکشد خیال این غلط اندیش را فوق ظهور و میدانی

صدای پای قاصد طلقه افغان قبول گزین آینه کشید و دماغ را از ساندان نواز ششام که کیفیت  
انفاس عیسوی رود ناز که اندک کاسه چشمه راوار و از باران این صحن چرخش را جبهه دلین طلع و خشان  
روشن شد ششخص انتقام از سور این سرور و مینوس سینه چون خطام فات بل قبول و نحوه صورت خشت  
پوشید و چون دزد داران که در و عده متهم برید ان طلال عید ششم بشن گردن و پیش و فغان کشید احمد  
معلوم شد که بنوعیه مال اعجاز به بر و در و خطایان شست ایک لذت شد فغان این خوشدلی  
در کام باوه هوش چه از شاد و کامی به جام بود که شربت حیرت انکه بچید بان از عید ایدی نکران است  
برای و بویور که در عبارت و در و در ان الفاظ و معانی آید و در لعل و عجز و بیچارگی حیرت  
و در خلوت چاره گری و بچینک حواره و اما انگاه که به دیدم سگال نشان و به گاه



